بخش دوم: در بیانات

- فصل اول: معرفت؛ غایت خلقت
- الف) بررسی سؤال ملائکه از خلقت انسان
- فصل دوم: غایت خلقت: معرفت یا عبودیت؟
- فصل سوم: کیفیت و آثار معرفت الهی
- فصل چهارم: امکان وصول به معرفت الهی؛ طرق و موانع
- فصل پنجم : مظهر عبودیت و معرفت الهی؛ انبیاء و اوصیاء

فصل اول: معرفت؛ غایت خلقت

[1]هدف اصلی خلقت انسان چیست؟ خدای متعال چرا ما را آفریده؟ یک سؤال خیلی ساده ای است اما بسیاری مهمّ است. جواب هم به این سادگی ها نیست؛ هر کسی از غفلت در بیاید این سؤال برایش مطرح می شود.

خدا حفظ کند، یکی از اساتید معقول می گفتند که بچه گوشش درد می کند، گریه می کند؛ مادر می آید یک چیزی درست می کند مثلاً قوطی برمی دارد ریگی داخل آن می اندازند تا با قت قت صدا درآوردن آن، بچه را آرام بکند، بچه هم توجّهش جلب این صدا می شود گریه یادش می رود. به محض این که دست ِمادر آمد پایین، دوباره یادش می آید که گوشش درد می کند، گریه می کند. این مثال را استاد می زدند، می گفتند: مادر ِطبیعت با این قت قت ما را مشغول می کند ذهنمان را تخدیر می کند ، به محض این که اوضاع آرام شد می بینیم که چقدر سؤال داریم می خواهیم از این ها سر در بیاوریم ؛چرا خدا ما را آفریده؟ چرا آمدیم اینجا؟ این عمر برای چیست؟ خب خیلی مثال خوبی است.

---

[1] متن پیش رو، تنظیم و گردآوری برخی از مطالبی است که در جلسات دوم، سوم، پنجم و ششم منبر فاطمیه سال ۱۳۹۶ در شهرستان تفت افاده شده است. در پایان فصل پنجم از افادات موجود در جلسه تفسیر سوره مبارکه ق مورخ ۱۶/ ۱۲/ ۱۳۹۱ نیز بهره بردهایم که با کروشه متمایز شده است.

الف) بررسی سؤال ملائکه از خلقت انسان

مهم‌ّبودن ِاین سؤال هم همان روز اوّل، ملائکه گفتند:

> وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ [1]

«وإذ قالَ ربّكَ للملائكة إنّي جاعلٌ في الأرض خَليفة» خدا اعلام کرد که من می خواهم بنی آدم را، خلیف خودم را بیافرینم. ملائکه اعتراض کردند. آیا جایی که ملائکه به خلقت ما اعتراض کردند و سؤال داشتند خود ِما سؤال نداشته باشیم؟ یا این که ببینیم آنها چه گفتند و چه شنیدند؟ آیا ما به آن چیزی که خدای متعال جواب ملائکه را داد فکر می کنیم یا نه؟ هدف خلقت چیست؟ «**أتَجعلُ فیها مَن یُفسِد فیها وَ یَسفِکُ الدماء**؟» می دیدند از قبل و بعد، و از علومی که تا اندازه ای خدای متعال به آنها داده بود،

پاسخ خداوند: «انی اعلم ما لا تعلمون»

«**قالَ إنّی أعلمُ ما لا تَعلمون**» جواب خیلی ساده؛ من یک چیزی می دانم شما نمی دانید.

خاطره

یادم می آید ایّام نوجوانی بود شاید حدود هیجده نوزده سالگی، استاد بزرگی بود راجع به هدف خلقت صحبت کرد. سن ّمن هم به اقتضائش یک چیزی شنیده بود وقتی آمدیم بیرون، کسی که سنّش از من بیشتر بود گفت: آقا یک چیزهایی فرمودند امّا این دلمان قانع نشد. او گفت و رفت ولی من که در آن سن ّبودم خیلی برایم مهم‌ّبود، یادم می آید که مدّت ها دنبال جوابی بودم که هر کسی که مخلوق خداست و این سؤال برایش پیش می آید، بتواند به او بگوید و قانع بشود.

سؤال سنگین است تا جایی رسیده بود که دیگر لوازمش را برای شما نمی گویم؛ خیلی امر بر من سخت شد- قرآن کریم عجائب است عجائب- این آیه شریفه را من صدها بار قبلش بعدش در مدرس خوانده بودم امّا در شدّت ِبدحالی که این سؤال هجوم کرده بود. در حجره طلبگی، صبح آیه شریفه می خواندم اصلاً دوای درد من بود امّا دوای مسکّن، گاهی مریض دردمند است معالجه اش می کنند گاهی مسکّن می دهند، در شدّت بدحالی که این سؤال باید برای من حل بشود رسیدم به این آیه که **«إذ**

قالَ رَبِّ لِلمَلائِکَة» ملائکه اعتراض کردند، یک دفعه دیدم عجب! این همان سؤالی هست که من دارم. جواب چه بود؟ **« إِنّی أَعلَمُ مالاتَعلَمُونَ»** خدای متعال فرمود: من یک چیزی می دانم شما نمی دانید. خدا را گواه می گیرم آن لحظه قرآن کریم درست مثل این که با کسی حرف می زند، اما اینجوری حرف زد گفت: خدای متعال می گوید: فضولی موقوف! چه کار داری من چرا تو را خلق کردم؟ فعلاً که هستی، من یک چیزی می دانم که تو نمی دانی. آرام شدم، تمام شد.

۱.جواب اسکاتی

یک جواب إسکاتی ِقوی، چون سنّ من هم خیلی چیزها را اقتضاء نداشت تا بفهمم و از طرفی مطلب سنگین بود.

۲.جواب حلّی

هفت هشت سال گذشت درس و بحث و کتاب و طلبگی، حال برگشتم می بینم «**قال إنی أعلم مالاتعلمُون**» جواب إسکاتی نیست که یعنی چه کار داری من یک چیزی می دانم که شما نمی دانید، جواب ِحَلّی است، عین ِبیان ِغایت ِخلقت است؛ بعد از این آیه را بخوانید، آیات به هم مربوط است. عجب! من سال ها بعد فهمیدم قرآن هم سر ِجایش جواب إسکاتی می دهد، درمانی که بعنوان علاج مطلب است قرآن از آن بعنوان مسکّن استفاده کرده، جوابش چیست؟

«إنی أعلمُ مالاتعلمون» یعنی چه که شما نمی دانید؟ یعنی اصلاً تاب ِآن را ندارید درکش کنید، خیلی چیزها می دانید من ِخدا به شما داده ام امّا هنوز یک علومی دارم که شما تاب حملش را ندارید از کجا من این را می گویم؟

ماجرای تعلیم اسماء

دنبال آیه را بخوانیم

> **وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسمَاءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی المَلَائِکَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ * قَالُوا سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّکَ أَنْتَ العَلِیمُ الحَکِیمُ * قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ**[2]

«وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسمَاءَ کُلَّهَا» وقتی آدم را خلق کرد هم أسمای الهی را که سراپا علم بود که ملائک نمی توانستند تحملش کنند، به این مخلوق که می تواند تحمّل کند تعلیم فرمود **«قَالَ یَا آدَمُ أَنبِئهُم بِأَسمَائِهِم»**

حال وقت امتحان است **«ثُمَّ عَرَضَهُم عَلَی المَلَائِکَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسمَاءِ هَؤُلَاءِ»**، حال « **عَرَضَهُم**» کنان فعلاً کاری نداریم،

مرجع ضمیر مهم در قرآن

همیشه در بحث های طلبگی می گویم: چندتا مرجع ضمیر هست در دستگاه قرآن کریم خیلی مهم است یکی همین ضمیر«هُم» است در خود آیه مرجعی ندارد؛آیه را بخوانید: سپس ایشان را عرضه کرد بر مالئکه، ایشان کیانند؟

«فَقال أنبئونی بأسماء هؤلاء... قالوا سُبحانک ال علمَ لنا إلاّ ما عَلّمتَنا» خدا که بخل ندارد، تا اندازه ای که ممکن بوده به ما علم داده امّا این را نمی دانیم. **«قال یا آدمُ أنبئهم بأسمائهم»** خیلی زیباست اینجا آیۀ شریفه، نمی گوید: یا آدمُ عَلّمهُم، یا آدم حال به اینه تعلیم کن. تعلیم مقام بالاتری است «**أنبئهُم**»

دستگاهی می آید مثلاً موبایلی کامپیوتری، یک بار به شما می گویند: خبر بده این، چه کار می کند؟ یک بار می گویند: آموزش بده در دل این چه خبر است؟ آموزش خیلی بالاتر از خبر دادن است، آدم نمی توانست به مالئکه تعلیم کند آن ها تاب آن را نداشتند لذا خدا فرمود: «**یا آدم أنبئهُم**» فقط خبر بده، تعلیمی که من به تو کردم را نمی توانی به آن ها منتقل کنی.

«اعلم ما ال تعلمون» : «اعلم غیب السموات و الارض»

جواب حَلّی اینجاست:« **فلمّا أنبئهُم بأسمائهم**» وقتی آدم به مالئکه خبر داد و دیدند که خدای متعال چه علمی به او تعلیم فرموده خدای متعال گفت:- حال برگردید به آن جمل«**إنّی أعلمُ ما ال تَعلمُون**» که برای من جواب إسکاتی بود ولی شد جواب حَلّی-**«قالَ ألم أقُل لکُم** » من به شما نگفتم. مگر خدای متعال چه گفته بود؟ «**إنّی أعلمُ غَیبَ السّمواتِ و الأرض**» عجب!، پس این جوابِ اوّل جواب حَلّی بود، نمی خواست بگوید: من چیزی می دانم شما نمی دانید پس کار نداشته باشید[3].

هدف از خلقت: معرفت

می گوید: من علومی دارم که این علوم مُظهر می خواهد من می خواهم در عالمِ خلقت، کسانی داشته باشم که همۀ علومِ من را بتوانند حمل کنند، شما مالئکه نمی توانید.« **إنّی أعلمُ غَیب السّمواتِ وَ الأرض وَ أعلمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَکتمونَ**» به این زیبایی آیۀ شریفه می گوید که

هدف از خلقت شما چه بوده؟ علم بوده معرفت بوده[4]، معرفت چیست؟

شیخ غلامرضا یزدی

خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه یزدی را که عالم بزرگ یزد بودند یک عالم، هنوز چقدر آثار و برکات از ایشان در این شهر مانده است؟

شما بهتر از من می دانید بهترین جماعت را در یزد داشتند، شلوغ بود علماء و مجتهدین یزد می آمدند پشت سر ایشان نماز می خواندند. بعد می گفتند: من در اینجا نماز بخوانم مردم در ده مبلّغ ندا‌شته باشند؟ یک دفعه راه می افتادند کجا؟ به دهاتی می رفتند که اصلاً نمی دانستند این شیخ کیست؟ معروف است رفته بودند به دهی که اهل آنجا به حاج شیخ راه نداده بودند رفته بودند در جایی که محلّ کاه بوده، آنجا خوابیده بودند تا اذان صبح آمده بودند مسجد و اذان گفتند و

جمعیت را جمع کردند و قرائت مردم را صاف کردند و دستگاهی داشتند.[5]

کتاب مفتاح علوم القرآن

خودشان همینطور مخزن کرامات و نورانیّت، آثارشان هم مانده تا حالا، کتابی دارند بنام «مفتاح علوم القرآن[6]» کلید همه علوم قرآن، کتابی است که مقدمه تفسیر نوشته اند، مامشاءالله در تفسیر خیلی جلو بودند از حج برمی گشتند رسیدند به قم، پسر فقیه و حسابی‌شان مرحوم شد، خود‌ایشان در مجلس‌ترحیم پسرشان منبر رفتند، پای منبرشان همه مراجع عصر و فضلا حوزه بودند در مجلس‌ترحیم پسرشان تفسیر سوره حمد گفتند، همه را به إعجاب آورده بودند. همه گفتند: عجب، اینجور عالمی هم یزد دارد؟! آیة الله بهجت دو سه تا کتاب را سفارش می کردند، یکی همین بود. می گفتند: این کتاب«مفتاح علوم القرآن» خیلی خوب است. الحمدلله تجدید چاپ هم شده است.

شروع این کتاب یکی از همین هایی است که غایت‌خلقت را توضیح می دهد. چند سطر اوّل این کتاب را بخوانید، مثل مرحوم حاج شیخ می خواهد تا این استفاده ها را بکنند. شاگردشان می فرمود که حاج شیخ می فرمودند: حرف های حاج شیخ را حاج شیخ باید بزند. ببینید چقدر این چند سطر زیباست و چطور اینها به این مقامات رسیده‌اند؟

«انتم الفقراء الی الله»

حاج شیخ در شروع کتابشان فرمودند[7]: این آیه را ببینید قرآن می فرماید:

> **یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللّهِ وَاللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ[8]**

«**یا أیّها الناسُ أنتُم الفُقراءُ إلیَ الله**» ما اگر ترجمه آیه را بخوانیم می گوییم: ای مردم شما محتاج به خدا هستید، شما فقیرهای خدا هستید. حاج شیخ فرمودند: این الف و لام بر سر فقراء را می بینید؟ کسانیکه نحو خوانده اند می دانند که آیه می گوید: ای انسانها فقط شما هستید که محتاج خدا هستید[9]. عجب! پس آسمان، زمین، کوه، دشت و درخت، اینها محتاج خدا نیستند؟ این یعنی چه که فقط شما انسانها محتاج من هستید؟ این غایت‌خلقتی که خدمتتان عرض کردم اینجا حاج شیخ می فرمایند که درست است که درخت و کوه و زمین و آسمان هم محتاج خدا هستند معلوم است اما در همان کلاسی که دارند و ظرفی که دارند،

فقر مطلق انسان و تعلیم اسماء

خدای متعال که کمال مطلق است علم لایتناهی است می خواهد به ملائکه بدهد، همانطور که عرض کردم «**قالَ إنی أعلَمُ ما لاتعلمُون**[10]» من می خواهم به شما بگویم، شما بیشتر ظرفیتش را ندارید ولی «**عَلّمَ آدمَ الأسماءَ کلّها** [11]» هیچ چیزی باقی نماند «کلّها» همه را، پس او ظرفیت دارد. حاج شیخ می فرمایند: خدا در این آیه می فرماید: ای انسانها شما با بقیه فرق دارید؛ من کمال مطلقم می توانم فیض لایتناهی بدهم آن موجودی که لیاقت دارد هرچه به او بدهند پر نمی شود و می تواند برود جلوتر، شما هستید پس من که الله هستم و کمال مطلقم فقط شما هستید که از حیثی که مطلقید محتاج من هستید. چرا؟چون فقر شما هم مطلق است. خلائق دیگر که به ایشان می دهم تمام می شود. ببینید چه استفاده ای مرحوم شیخ فرموده اند.

« **وخُلقَ الإنسانُ ضعیفا**[12]» یعنی چه؟ یکی از علمای بزرگ این طور فرموده که ضعیف است یعنی هر چه خدا به او بدهد می گوید بازهم بده. خیلی اینچنین فقری مهمّ است کمال مطلق فقر مطلق، حاج شیخ فرمودند: هیچ یک از موجودات فقر مطلق ندارند «**أنتم الفقراء إلی الله**» شما هستید که فقیر مطلقید و محتاج کمال مطلقید. حال فهمیدید غایت خلقت چیست؟ این همه بیان حاج شیخ که در شروع کتابشان صفحه اوّل این بیان نورانی را فرموده اند. اسمش را هم گذاشته اند: مفاتح علوم القرآن. این کتاب کلید علوم قرآن است. خدا می داند مرحوم حاج شیخ چه مقاماتی داشتند؟ دستگاهی داشتند که الحمدلله همه شما از من بهتر می دانید

---

[1] سوره البقره، آیه ۳۰

[2] سوره البقره، آیه ۳۱-۳۴

[3] مرحوم آیت الله بهجت در این زمینه می فرمایند: ملائکه چیزهای عجیب و غریبی در بشر میدیدند که از آب و گل آفریده شده و سنگین و تیره است؛ لذا از خدا سؤال و استفسار کردند که چرا میخواهی این را که غضب و شهوت دارد و جنگ و خونریزی و فساد از او بر میآید، خلق کنی؟ درحالیکه: «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ؛ درحالیکه ما با ستایش تو، تسبیح تو را گفته و تو را به پاکی محض میستاییم»؛یعنی هر مقصودی که از تسبیح و تقدیس داری در ما حاصل است. بنابراین، آفرینش انسان تحصیل حاصل است.

ولی خداوند در جواب فرمود: میخواهم کاسه‌ای خلق کنم که به آن تعلیم اسما کنم که قابلیت اقوی، و بیشتر از شما ظرفیت داشته باشد؛ لذا تحصیل حاصل نیست.(کتاب درمحضر بهجت، ۱، ص297-۲۹۸)

چون ملائکه دیدند معجون و خمیره و طینت آدم علیه‌السلام سنگین، تیره و از آب و گل است، عرض کردند: «أَتَجْعَلُ فیها مَن یفْسِدُ فیها وَیسْفِکُ الدِّماءَ؛ آیا میخواهی کسی را در روی زمین قرار دهی که در آن تباهی کند و خونها بریزد؟!».

او غضب و شهوت دارد و جنگ و خونریزی بپا میکند و نمیتواند مثل ما پرواز کند، ولی خداوند به آنها فهماند که بشر خاکی میتواند بالاتر از ملائکه اوج گیرد و فراتر از مقام آنها قدم نهد.

البته ما به همان سنگینی و به همان حالت خاکی باقی ماندهایم. خدا نکند حرام در زن انسان زینت داده شود. این یک بیماری قلبی است که انسان بدان مبتلا میشود، و با وجود راههای حلال که نیازش را برآورده میکند، خود را به حرام گرفتار مینماید! انسان میتواند به اختیار خویش

همنشین سلمان، و ای ابوجهل گردد.(در محضر بهجت، ج۱، ص ۲۹۸)

ابلیس که عالم، بلکه از علمای رتبه‌ی اول بود و خیلی هم می‌خواست منطقی صحبت کند، گفت: «خَلَقْتَنی من نار وَخَلَقْتَهُ من طین؛ مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل».

ملائکه هم به خلقت حضرت آدم علیه‌السلام اشکال داشتند، ولی پرسیدند و جواب شنیدند، گفتند: «أَتَجْعَلُ فیها مَن یفْسِدُ فیها؛ آیا کسی را در روی زمین قرار می‌دهی که فساد به پا کند؟» و خداوند فرمود: «إنّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ؛ من آنچه را که شما نمی‌دانید، می‌دانم».

کسی نبود به ابلیس بگوید که چرا به صورت جزم گفتی: «خَلَقْتَنی من نار وَخَلَقْتَهُ من طین؛ مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل».آیا روشنایی ظاهری خود را دیدی و گفتی محال است که گل تیره و تاریک از نور اشرف باشد؟! حال هم خیلی از مردم در دین و امور دینی اشکال می‌کنند و خیال می‌کنند که هیچکس نمی‌تواند شبهات و پرسشهای دینی و اعتقادی آنها را جواب دهد و حل کند، بدون اینکه از اهلش سؤال کنند.

شیطان از خداوند متعال درخواست نمود که به‌جای سجده بر آدم علیه‌السلام چنان تو را عبادت کنم، که هیچکس مثل آن، تو را عبادت نکرده باشد، ولی خداوند فرمود: «إنّی أُحِبُّ أَنْ أُطاعَ من حَیثُ أُرید؛ من دوست دارم آنگونه که می‌خواهم، مرا اطاعت کنند».

شیطان با شش هزار سال عبادت عاقبتش آنطور شد، آیا ما می‌توانیم به خود مغرور شویم؟! به خدا پناه می‌بریم!(کتاب در محضر بهجت، ۱، ص196-۱۹۸)

برای مطالعه سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[4] مرحوم آیت‌الله بهجت در این زمینه می‌فرمایند: نتیجه خلق و مخلوق در حدیث قُدسی: (خَلَقتُ الاَشیاءَ لاَجلِکَ وَ خَلَقتُکَ لاَجلی: تمام اشیا را برای تو و تو را برای خودم آفریدم)، علم و معرفت است. (در محضر بهجت، ج ۱، ص۳۷) برای مطالعه سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[5] شنیدم زمانی که مرحوم آقا شیخ غلامرضا یزدی در یزد اقامت داشت خیلی خوشگذران بود، ولی هرگاه به روستاهای اطراف می‌رفت با خود نان و ماست و... برمی‌داشت و به هر ده که می‌رسید، قرائت نماز و مسائل مورد نیاز را به مردم یاد می‌داد و آنگاه به آبادی دیگر می‌رفت. و در همه حال خوراکش از خودش بود و از غذای مردم پرهیز می‌نمود. آنان که مثل انبیای علیه‌السلام مأمور تبلیغ هستند و بدون چشمداشت و منت، کار آنها را انجام دهند، خدا می‌داند چه مقاماتی دارند! البته در صورتی که عالِم بما یفعلُ وَ یترُکُ و عامل بما یأمرُ و ینهی (به آنچه باید عمل و از ترک شود، آگاه باشد؛ و به آنچه امر و از نهی می‌کند، عمل کند) باشند. اگر کسی تشخیص بدهد که به این کار اقدام کند و عالِم و عامل باشد و با نشر علم شکرانه‌اش را ادا کند، باید از شادی کلاهش را به عرش بیندازد!(در محضر بهجت، ج۱، ص ۲۳۳)

[6] در این زمینه مقاله «حاج شیخ غلامرضا یزدی و کتاب مفاتح علوم القرآن او» خواندنی است.

[7] الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بدان که آدمی فقیرتر از همه ممکنات است و از این فقر تمام بدی‌هاست و از آن تمام عذابها و به رفع فقر او تمام غنا و خوشی‌ها است. اما فقر او به واسطه این است که هیچ چیز نیست که او نخواهد برای خود اصالًا تبعاً. اما اصالً، پس همه چیز می خواهد که تعبیری از کل می شود به سلامتی که حقیقت آن خداست و قابل آن آدمی است و اشاره به آن است در سوره مبارکه یس در آیه ۵۷ و ۵۸ «**و لهم ما يدعون سلام قولاً من رب رحيم**» یعنی از برای دارندگان بهشت است آنچه خواهش می‌کنند که سلامی است از جانب خدای مهربان و ایضاً در سوره فصلت در آیه ۳۱ و ۳۲ «**و لكم فيها ما تدعون نزلاً من غفور رحيم**»، یعنی از برای شما بندگان خاص خداست در آن بهشت، آنچه از خدا می خواهید در حالتی که اول عطایی است از خدای عیب پوش مهربان و آن را می خواهد برای خودش و دوستانش و دوستان دوستانش هر جا برسد.

و اما تبعاً پس عذاب می‌خواهد برای دشمنان و دوستان دشمنانش و دشمنان دوستانش و هر دو را طالب است به اقسام آنها روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً. پس بهشت و جهنم هر دو لازم دارد، اصالً و تبعاً و خلقت هر دو با خلقت آدمی توأم و با هم است. پس بفهم معنی آن حدیثی که در تفسیر برهان در ذیل آیه یازدهم در سوره مؤمنون ذکر شده که خدا هیچ آدمی را خلق نکرده که از برای او خانه ای در بهشت و خانه ای در جهنم خلق نکرده باشد. و خلاق عالم در قرآن کتابی است در بیان انسان به زبان بهترین بشر، خاتم هر بشیر و نذیر، محمد عربی صلی الله علیه و آله آورنده قرآن و فرقان - **فقر آدمی را در سوره فاطر به تمام تر بیانی به ما رسانده در آیه شانزدهم یا ایها الناس أنتم الفقراء إلى الله والله هو الغني الحميد.**

و در زبان عرب هرگاه خواستند صفتی را اختصاص بدهند به کسی که جز او کسی ندارد، نام او را جلو ذکر کنند آن صفت را به عربی به الف و لام ادا می‌کنند، مثل آنکه می گویند: أنت العالم، یعنی علم مخصوص به تو است. و أنت الظالم، یعنی ظلم مخصوص به تو است. یعنی علم دیگران در برابر علم تو مثل روشنی کمی است در برابر آفتاب که هیچ نمایش ندارد و ظلم دیگران در برابر ظلم تو هیچ نمایش ندارد.

در این آیه آدمی را اولاً به یا أیها الناس یعنی ای آدمیان، توجه به مطلب ساخته و بعد از آن آدمیان را به لفظ أنتم یعنی شما مخاطب ساخته و فقر آنها را به لفظ «الفقراء» ادا کرده، **یعنی فقر تمام ممکنات در مقابل فقر شما چیزی نیست. قطره ای است مقابل دریا ذره ای است برابر آفتاب** ولی با این حد از فقر آنها را به کل غنا و بی نیازی دلالت کرده که فرموده: الی الله والله هو الغني الحميد یعنی فقیر و محتاج هستید به سوی خدا و خداست بی نیاز که ستوده حقیقی به تمام ستایش او است. پس هر کس همه چیز همیشه می خواهد، باید پناه برد به خدا که همه چیز همیشه دارد و محبتش به خلقش ذاتی و خدایی است که محبت علت به معلول و خالق به مخلوق خارج از حد فهم مخلوق است. هر چه هر کس بفهمد به قدر فهم خود فهمیده و محبت خدا بالاتر از این است. و از این است که رکن اعظم نماز که روح عبودیت و معراج بنده است - الله اکبر است، یعنی به فرموده صادق آل محمد - علیهم السلام - الله اكبر من أن يوصف يعني خدا بزرگتر از این است که وصف شود که چه اندازه بی نیاز و بنده نواز است و تمامی رسل و فرستادگان حق برای شرح فقر آدمی و بی نیازی و بنده نوازی حق مبعوث به رسالت و مأمور به بشارت و انذار شده اند. (مفاتح علوم القرآن، ص ۱۵-۱۶)

[8] سورة الفاطر، آیه ۳۵

[9] (و الثاني) يعني اعتبار تعريف الجنس (قد يفيد قصر الجنس على شيء تحقيقا نحو زيد العالم) اذا لم يكن اعلم سواه (او مبالغة كامله فيه) اي كامل ذلك الشيء في ذلك الجنس او بالعكس (نحو عمرو الشجاع) اي الكامل في الشجاعة كانه لا اعتداد بشجاعة غيره لقصورها عن رتبة الكامل و كذا اذا جعل المعرّف بلام الجنس مبتدأ نحو العالم زيد و الشجاع عمرو و لا تفاوت بينهما و بين ما تقدم في افادة قصر العالم على زيد و الشجاعة على عمرو.

و الحاصل ان المعرف بلام الجنس ان جعل مبتدأ فهو مقصور على الخبر سواء كان الخبر معرفة او نكرة و ان جعل خبرا فهو مقصور على المبتدأ و الجنس قد يبقى على اطلاقه كما مر و قد يقيد بوصف او حال او ظرف او مفعول او نحو ذلك نحو هو الرجل الكريم و هو السائر راكبا و هو الامير في البلد و هو الواهب الف قنطار و جميع ذلك معلوم بالاستقراء و تصفح تراكيب البلغاء.(مختصر المعاني، ج ١، ص ٩٩)

[10] سورة البقرة، آية ٣٠

[11] سورة البقرة، آية ٣١

[12] سورة النساء، آية ٢٨

فصل دوم: غایت خلقت: معرفت ای عبودیت؟

اگر غایت خلقت انسان این است که وجودی بشود نورانی، وجودی بشود سراپا علم و معرفت و از دستگاه خلقت سر در بیاورد، قبل و بعد خودش را متوجه باشد پس آن آی معروف را چطور باید معن بکنیم؟

بررسی آیه شریفه «ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون»

«**ما خلقتُ الجنّ و الإنس إلاّ لیَعبُدُون**[1]» من جنّ و إنس را خلق نکردم مگر این که عبادت کنند، در توضیحش دارد که «أی لیَعرِفون»، عبادت ِروزی فایده ندارد، با زور بخواهند کسی را به راه بدارند آخرش ول می کند، «لیَعبُدُون» یعنی من خلق کردم تا بندگی ِخدا بکنند، عبادت کردن رفتار است بندگی و بنده شدن یک صفت است وقتی قلب و روح او بنده است اینجور بندگی که دارد هر عبادتی را هم انجام بدهد عبادتی است که یک عبد انجام داده این خیلی حرف بالایی است،

اشهد ان محمدا ًعبده و رسوله

خدا طول عمر بنده حاج آقای علاقه بند را کلمات دُرُرباز خیلی داشتند، یکی از چیزهایی که از روزهای اوّل طلبگی می فرمودند و از محضرشان شنیدم می فرمودند: ببینید رسالت، مقام کمی نیست آن هم رسالت ِختم نبوّت، خیلی مقام است امّا وقتی می خواهی پیشگاه خدا شهادت بدهی: «أشهد أن لاإله إلا الله وَحدَه لاشَریکَ له»، حالا می خواهی حضرت را ببری بالا می گویی:«وأشهد أنّ محمدا عبدُهُ وَرسولُه»، اوّل می گویی: **عبد**ِاو یعنی بندگی ِحضرت باری خدا بالاتر از رسالت است. اگر فکرش کنیم خاتم النبیین هستند چون بالاترین درج بندگی را دارند، محال بود اگر بالاتری درج بندگی را نداشتند خاتم النبیین بشوند. این است که آن را می آورد،

غایت خلقت: بندگی

معلوم است غایت ِخلقت چیست؟ بندگی[2]، بنده چیست؟ عرب می گوید: «طریقٌ مُعبّد» یعنی یک راه ِهموار، جادّه ای که دست انداز دارد[3] نمی گویند: طریق معبّد، جاد صافی که هیچ دست انداز ندارد این را عرب می گوید عبد، عبد کیست؟ کسی که هیچ چیزی در وجودش أنانیّت نیست. من اینجوری می خواهم، من اصلا ًدر وجودش نیست، تمام مطیع ِدستگاه مبدأ مطلق است و خالقی که او

را آفریده است.

پیش‌نیاز بندگی: معرفت

آیا بدون معرفت، این می شود که راه خدا بشود؟ کمال این است که سر در بیاورد و راه باشد،

وجدتک اهلا للعبادة

امیرالمؤمنین در آن حدیث معروف فرمودند :

> **ما عبدتك خوفا من نارك و لا شوقا إلى جنتك و لكن رأيتك أهلا للعبادة فعبدتك.**[4]

«**الهی ما عَبَدتُکَ خَوفاً مِن نارِکَ**» چرا؟ چون ترس است؛ آتش است و می سوزانند. این عبادت از خوف است. «**و لا عَبَدتُکَ طَمَعاً فی جَنَّتِکَ**» عبادت کن ببرم تو را به بهشت، این هم که طمع است. در یک کلمه، عبودیت را خلاصه کرده اند: « **وَجَدتُکَ أهلاً لِلعِبادَة**» آیا غیر از معرفت، پشتوان این حرف است که تو را اهل عبادت یافتم؛ این یافتن، عین معرفت است.[5]

عبودیت امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای سقیفه

خدا حفظ کند حاج آقای علاقه بند. را امشب فرمایشات ایشان یادم می آید. می فرمودند: وقتی آمدند در خان امیرالمؤمنین - سلام الله علیه و ایشان را با آن دم و دستگاه، کشان کشان می بردند به طرف مسجد، در روایت هم دارد که ریسمانی بسته بودند و حضرت را می بردند، فرمودند که در همان حین یک یهودی ِخبری، مسلمان شد و گفت: أشهدُ أنّ لااله الاّالله وأشهدُ أنّ محمّداً رسول الله، خیلی تعجّب کردند گفتند: ای یهودی؛ تو خود ِحضرت را دیدی ایمان نیاوردی، خیلی عجیب است حال حضرت رفته اند، دارند مرافعه می کنند حال شهادت می دهی؟! گفت: شما نبودید، من در خیبر بودم این شخصی که دارند می برند من دیدم با مرحَب خیبری چه کرد؟ معروف است که مرحَب روی سرش شالی بود روی آن شال کلاه خودی بود مسی، و روی آن کلاه خود کلاهی بود سنگی، چه گردنی داشت که اینها را تحمّل می کرد[6]، گفت: من دیدم وقتی حضرت به او ضربه زدند تمام سر او شکافته شد و تا پیشانی ِمرحب آمد پایین و افتاد، ما همه فرار کردیم و درب قلع خیبر را بستیم. بعد حضرت آمدند سراغ در و آن را از جا کندند و چیزهایی که همه می دانیم، حتی اهل سنّت این کار امیرالمؤمنین را به شعر درآوردند، این یهودی می گوید: من دیدم این آقا را از آن زمان تا حال زمانی نگذشته که بگوییم قدرتش کم شده بلکه اگر آن وقت سی ساله بوده الآن قدرتش بیشتر شده، این صحنه ای که من دیدم می داند چگونه جلوی چشم من مجسّم شد؟ مثل یک شیر قویّ و سالم که چند روباه دور او را گرفته اند و او را می کشانند تا ببرندش، هر عاقلی می فهمد که یک چیزی در کار این شیر هست وإلاّ اینها نمی توانند او را ببرند. فهمیدم اساس این دین به ریاست نبوده اگر قضی ریاست دنیا بود این آقا نمی گذاشت او را این طور ببرند لذا مسلمان شد منظورم این بود که این می شود «بنده» ، فرمودند: حضرت به من امر کرده اند من هم تسلیمم «لول عَهدٌ من اللهِ لَفَعَلتَ[7]»

رابطه تکاملی معرفت و عبادت

[معرفت و عبادت، رابطه‌ی تکاملی دارند. ابتدا تا معرفت نباشد، عبادت نخواهد بود و عبادت، معرفت را ازدیاد می‌کند. «اول الدین معرفته»[8]]

---

[1] سوره الذاریات، آیه ۵۶

[2] مرحوم آیت‌الله بهجت در این زمینه می‌فرمایند:

پس عرض می‌کنم که غرض از خلق، عبودیت است «وَ ما خَلَقْتُ الْجنّ وَ الإنْسَ إلاّ لیَعْبُدُون»، و حقیقت عبودیت ترک معصیت است در اعتقاد که عمل ِقلب است و در عمل ِجوارح. و ترک معصیت، حاصل نمی‌شود به‌طوری‌که ملکه شخص بشود، مگر با دوام مراقبه و یاد خدا در هر حال و زمان و مکان و در همه ایّام مردم و در خلوت «و ال أقول سبحان الله و الحمد لله ، لکنه ذکر الله عند حلاله و حرامه».(کتاب به‌سوی محبوب، ص۲۳-24)

هدف از خلقت ما این است که بندۀ خدا شویم، مقام بندگی خدا، بسیار مقام بالایی است. ما خلق نشده ایم که حتماً دارای کشف و کرامات باشیم، بلکه غرض اصلی، عبودیّت و بندگی است. چه مقامی بالاتر از این که خداوند رب العالمین از انسان راضی باشد؟!(برگی از دفتر آفتاب، ص۲۳۰-۲۳۱)

« و ما خَلَقتُ الجنّ و الإنسَ الّا لیَعبُدُونِ» باید همۀ ما متوجه و ملتفت باشیم که هدف از خلقت، عبودیت است برای همۀ بشر. باید بدانیم که این یک کلمه«إلّا لیَعْبُدُونِ» معنایش این است که هرچه هست و نیست، در همین عبودیت خداست. هرچه هست و نیست، در تحصیل رضای خداست؛ در اعتقادات و در عملیات. باید بدانیم که حقّ ِمیل به یمین و یسار [تمایل به راست و چپ] نداریم [بلکه] باید در صراط مستقیم [حرکت کنیم.] «أَنِ اعْبُدُونی هَذا صِراطٌ مُستَقیم»

برای مشاهده سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[3] و بعير معبد: مهنوء بالقطران، و خلي عنه فلا يدنو منه أحد. قال: و أفردت إفراد البعير المعبد

و هو الذلول أيضا، يوصف به البعير. و المعبد: كل طريق يكثر فيه المختلفة، المسلوك. (كتاب العين ؛ ج2 ؛ ص50)

طريق معبد إذا كان مذللا بكثرة الوطء، (تهذيب اللغة ؛ ج2 ؛ ص138)

و أصل العبودية الخضوع و الذل.

و التعبيد: التذليل يقال: طريق معبد.(الصحاح ؛ ج2 ؛ ص503)

و المعبد: الذلول، يوصف به البعير أيضا.

و من الباب: الطريق المعبد، و هو المسلوك المذلل.(معجم مقاييس اللغة ؛ ج4 ؛ ص206)

و يقال: طريق معبد، أي: مذلل بالوطء(مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص543)

[4] نهج الحق و كشف الصدق، ص: 248 و همچنین: عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج1، ص: 404 و موسوعة الشهيد الاول، ج ۱۵، ص ۳۶

[5] 1 حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبيد الله عن الحسن بن علي بن أبي عثمان عن عبد الكريم بن عبيد الله عن سلمة بن عطاء عن أبي عبد الله ع قال: خرج الحسين بن علي ع على أصحابه فقال أيها الناس إن الله جل ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبدوه فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه فقال له رجل اي ابن رسول الله بأبي أنت و أمي فما معرفة الله قال معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته.(علل الشرائع، ج1، ص: 9 و همینطور: كنز الفوائد ؛ ج1 ؛ ص328 و نزهة الناظر و تنبيه الخاطر ؛ ص80 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج5 ؛ ص312و ج23 ؛ ص83 و ج23 ؛ ص93)

[6] فخرج مرحب و عليه مغفر و حجر قد ثقبه مثل البيضة على رأسه و هو يرتجز و يقول

قد علمت خيبر أني مرحب شاك السلاح بطل مجرب

فقلت

أنا الذي سمتني أمي حيدرة ليث لغابات شديد قسورة

أكيلكم بالسيف كيل السندرة

فاختلفنا ضربتين فبدرته فضربته فقددت الحجر و المغفر و رأسه حتى وقع السيف في أضراسه فخر صريعا.(الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ؛ ج1 ؛ ص126-١٢٧)

كتاب ابن بطة عن سعد و جابر و سلمة فخرج يهرول هرولة و سعد يقول اي أبا الحسن ارب يلحق بك الناس فخرج إليه مرحب في عامة اليهود و عليه مغفر و حجر قد ثقبه مثل البيضة على أم رأسه(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج3 ؛ ص128)

[7] و حضر المسجد و وقف خلف أبي بكر و صلى لنفسه و خالد بن الوليد إلى جنبه و معه السيف- فلما جلس أبو بكر في التشهد ندم على ما قال- و خاف الفتنة و شدة علي و بأسه- فلما يزل متفكرا ال يجسر أن يسلم- حتى ظن الناس أنه قد سها، ثم التفت إلى خالد فقال اي خالد ال تفعل ما أمرتك به- السلام عليكم و رحمة الله و بركاته، فقال أمير المؤمنين ع: اي خالد ما الذي أمرك به قال أمرني بضرب عنقك، قال و كنت تفعل قال إي و الله- ولو ال أنه قال لي ال تفعل لقتلتك بعد التسليم، قال فأخذه (علي ع فضرب به الأرض و اجتمع الناس عليه فقال عمر يقتله و رب الكعبة فقال الناس اي أبا الحسن الله الله بحق صاحب هذا القبر فخلى عنه، قال فالتفت إلى عمر و أخذ بتلابيبه و قال اي ابن الصهاك ولو ال عهد من رسول الله ص و كتاب من الله سبق لعلمت أينا أضعف ناصرا و أقل عددا ثم دخل منزله.(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص159)

قوله حتى إذا رأوا ما يوعدون قال القائم و أمير المؤمنين ع في الرجعة فسيعلمون من أضعف ناصرا و أقل عددا قال وه قول أمير المؤمنين لزفر: و الله اي ابن صهاك! ولو ال عهد من رسول الله و كتاب من الله سبق لعلمت أينا أضعف ناصرا و أقل عددا(تفسير القمي، ج2، ص: ٣٩١)

و هم چنين: علل الشرائع ؛ ج1 ؛ ص192 و الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج1 ؛ ص95 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج29 ؛ ص133 و البرهان في تفسير القرآن ؛ ج4 ؛ ص٣٤٨

[8] جلسه‌ی شرح توحید صدوق، مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۹

مرحوم آیت‌الله بهجت نیز در این باره می‌فرمایند:

عبادت و معرفت ـ «إلا ليَعْبُدُونِ» و «إلا ليَعْرِفُونِ»ـ متلازمين‌اند؛ لذا كساني كه ديده شهودشان قوي است، «يسَبِّحُونَ اللَّيلَ وَ النهارَ لا يفْتُرُونَ؛ شب و روز تسبيح خدا را مي‌كنند و هرگز خسته نمي‌شوند»هستند.(در محضر بهجت، ج١، ص٣٧)

برای مشاهده سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

فصل سوم: کیفیت و آثار معرفت الهی

خب حالا اگر معرفت، غایت خلقت ما هست معرفت چه چیزی؟ و کجا؟

آیة الله بهجت زیاد می فرمودند: با دو دستمان چشمهایمان را می بندیم، بعد هم قَسَم می خوریم که نمی بینیم. دستت را بردار تا ببینی، آخر این چه کاری است که دست هایت را روی چشمت بگیری بعد قَسَم بخوری که نمی بینی[1]؟!

این خیلی حرف مهمّی هست گاهی خودمان چشمهایمان را می گیریم قَسَم هم می خوریم که نمی بینیم.

ظهور معرفت در دینداران

طایفۀ أنبیاء و اوصیاء که جای خودشان،

۱.«فزت و رب الکعبه»

حجّت خدا را در محراب، أشقی الأشقیاء به فرقشان ضربت می زند، می فرماید:«**فُزتُ وَربِّ‌الکعبة [2]**» او کسی است که غایت خلقت برایش از خورشید آشکارتر است، در بین ماها آیا کار آسانی است انسان یک دفعه ضربت بخورد یک لحظه اگر حادثه ای پیش بیاید ببینید چطور دلها همه بهم می ریزد؟ یک زلزله می آید کدام دل در دل باقی می ماند ببینید چه ها می شوند؟ در سخت ترین شرائط که ضربت خورده فرمودند:«**فُزتُ وَربِّ‌الکَعبة**»

۲.اشتیاق سیدالشهدا به شهادت

در مورد حضرت سیدالشهداء هم راوی می گوید هرچه امر سخت تر می شد می دیدم صورتشان گل می انداخت. حالا این دستگاهِ آن هاست

۳. شوخی های اصحاب در شب عاشورا

در طبق این طرف هم همه شنیده اید حضرت مسلم بن عوسجه[بری ظ] در رکاب حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه- شهید شد بالای دو ساله است شب عاشورا است محاصره کرده اند، صبح عاشورا وقت شهادت است، می بینند مسلم دارد شوخی می کند، همه شنیدید گفت: مسلم، آخر الآن وقت شوخی کردن است؟ گفت: کسانی که مسلم را می شناسند می دانند در عمر دو ساله ام اهل شوخی نبودم امّا امشب می بینم وقت شوخی است[3]. این کسی است که به غایت خاص خلقت رسیده این به معرفت رسیده، دارد می بیند خدا چرا او را خلق کرده؟

حمله وهابیون به کربلا

آن زمانی که وهّابی های ملعون به کربلا حمله کردند و قتل عام کردند[4]، این را زیاد آیةاللّه بهجت می فرمودند که مرحوم صاحب ریاض سید علی طباطبایی خدا می خواست کشته نشوند، مَرَجع کربلا بود و وهّابی ها می خواستند مَرَجع را بکشند. می پرسیدند که سید علی کجاست؟ تمام شهر را گرفتند زنها همه فرار کردند، آمدند ضریح حرم را کندند، آقای سیدعلی رفتند در انبار منزل که مقداری هیزم بود یک بچّه شیرخوار هم جا مانده بود ایشان خودشان گفته بودند که دیدم نزدیک شدند و صدایشان دارد می آید، من این بچه را گذاشتم روی سینه ام و گوشه دیوار این بافه هیزم ها را کشیدم روی خودم. آنها آمدند تا نزدیک این هیزم ها و صدا می زدند تا این که ناامید شدند و منصرف شدند. از کرامات خدا این بود مدّت طولانی که این بچه زیر هیزمها روی سینه من بود یک صدای کوچکی از دل این طفل بیرون نیامد

۴. وعده وصل چون شود نزدیک...

امّا آشیخ عبدالصمد ار- عالمی در کربلا بود که کتابی دارد بنام «بحارالمعارف»؛ خدا رحمتش کند- این ملعون ها شهید کردند ولی در وصف حالش می گفتند وقتی این ملعون ها می کشتند و جلو می آمدند ایشان دور ِحیاط خانه قدم می زد و شعر می خواند می گفت: « وعده وصل چون شود نزدیک، آتش

عشق شعله ور گردد»[5].

خوشا به حال این افرادی که دیگر نمی شود گفت امیرالمؤمنین بودند، لذا بهتر است مثل من رویم را برگردانم و بگویم آشیخ عبدالصمدی نبوده است!

می گویند از حضرت ابوذر پرسیدند: چرا ما از مرگ می ترسیم[6]؟ این سؤال سؤال ِمهمی است امّا ببینید چه دستگاهی در این جواب است، از مکتب پیامبرخدا درس گرفته، گفت: خوب طبیعی است که بترسید اینجا را که باید بروید آباد کرده اید آخرتی را که باید آنجا وارد بشوید خرابش کرده اید، معلوم است کسی که از جای آباد می خواهد به جای خراب برود می ترسد و کسی که برعکس عمل کرده اینجا را اعتنا نکرده آنجا را آباد کرده محال است قلبش نفهمد که دارد به جای آباد می رود، چون قلب برای هر دو عالم است.

پس معرفت این طور است؛ معرفت که غایت ِخلقت است به جایی می رسد که کاملاً برایش واضح می شود خدای متعال چرا من را آفریده بود؟ نمی شود با غفلت به هدف ِخلقت برسیم و واضح بشود [7].

ج) کیفیت معرفت

خب بنابر این هدف ِخلقت چیست؟ هدف ِخلقت، نورانی شدن است، به معرفت رسیدن است، معرفتی که در دنبالش تقوا و عمل بیاید.

معرفت: محض و کاربردی

معرفت یک چیز ِبه اصطلاح ِامروزی ها «محض» نیست، معرفت دستگاهی دارد که وقتی غایت خلقت است هم «محض» است، هم «کاربردی» است[8]؛ هر دو جنبه را دارد و هر دو جنبه اش پیاده می شود. معرفتی که صرف ِمعرفت باشد که معرفت ِواقعی نیست.

۱.انفاق سید الشهداء علیه السلام

آیا شوخی است آمدن خدمت ِحجّت خدا عرض کردند: آقا در موقع غسل دادن ِپدر ِشما، دیدیم چیزی روی شانه شان است که زخم نیست این چیست؟ حضرت فرمودند: این جای کیسه هایی است که پدرم روی شانه می گذاشتندو در تاریکی ِشب می بردند برای فقراء[9] ، کسی که سراپا معرفت است اینجوری در اعمالش ظهور می کند.

۲.خدمت به فقرا در سیره علماء

خدا رحمت کند مرحوم آقاسید علی اصغر را، می آمدند در گرمای ظهر نان می دادند به کسانی که نان ندا‌شتند، بعد به ایشان می گفتند: آخر در این گرمای تیرماه چرا این کارها را می کنید؟ می گفتند: اگر لذّتی در دنیا باشد این است. خیلی جمل عجیبی است. معلوم می شود یک پشتوان دارد که لذّت می برد از این کار،

آیةاللّه بهجت نقل می کردند که در قم یک آقا سیّدی بودند خیلی بین مردم محترم و متشخّص بودند و از منبری های قم بودند، زمان رضاخان شد و روضه خوانی ها تعطیل شد. خوب کسی که معیشتی داشت، زندگی ِایشان از طریق همین روضه خوانی اداره می شد، ایشان هم پیرمرد شده بود و چشم هایش هم مکفوف شده بود و انبیانی شده بود، معلوم است با این احوال چه وضعیتی پیدا کرده بوده، حاج آقا می فرمودند: مردم می گفتند گاهی این سید بزرگوار از خانه بیرون می آمد و با دست گرفتن به دیوار راه می افتاد، می فهمیدند که شخصی برایش هدیه ای آورده بوده ولی او دلش نیامده تنهایی بخورد لذا برداشته ببرد خان فلان شخصی که او هم وضعش خوب نیست تا با هم بخورند، انسان چه بگوید وقتی اینها را می شنود؟

این ها لوازمی است که قلبی که نورانی است اینها را دارد. الآن یادم آمد قضیه ای را که همه شنیدیم ولی چطور این رفتارها را معنا کنیم؟

۳. الجار ثم الدار

می فرمایند: دیدم مادرم شب تا صبح دعا کرد چه عبادتی؟ چه إظهار نالهٔ ای؟ چه دعای سوزناکی؟ هرچه گوش دادم یک کلمه برای خودشان دعا نکردند، آخر این چه قلب نورانی است که اینجور پیش خدای متعال دعا می کند؟ بچه اش گوش می دهد می بیند اصلاً برای خودش دعا نکرد، گفت: آخر مادر برای خودمان دعا نکردی! فرمود: «**بُنَیّ، الجار ثمّ الدّار**[10]»، این با زور و تکلّف نیست. او از این لذّت می برد که دارد دیگران را دعا می کند این می شود قلبی که سراپا نور است.

---

[1] خداوند توفیق بدهد به اینکه هرچه میدانیم عمل نمایی؛ اگر عمل کردیم به آنچه که میدانیم و زیر پا نگذاشتیم و چشممان را نپوشاندیم [کار درست میشود]، ولی اگر چشم را پوشاندیم و [مثلا] دست روی چشم بگذاریم، قسم میخوریم که الآن زور را نمیبینیم!! راست هم هست، دروغ نیست. تا کسی دستش را جلوی چشمش گذاشته روز و شب را نمیبیند، هیچ چیز دیگر را هم نمیبیند.(به سوی محبوب، ص 91)

[2] فلما ضربه ابن ملجم لعنه الله قال فزت و رب الكعبة و كان من أمره ما كان ص(خصائص الأئمة عليهم السلام (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام) ؛ ص63)

و كان ع يقول ما ينتظر أشقاها أن يخضبها من فوقها بدم.و لما ضربه ابن ملجم لعنه الله قال فزت و رب الكعبة.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج2 ؛ ص119)

[3] ظاهراً این ماجرا مربوط به جناب بریر همدانی و مزاحوا با عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری است:

و دخل ع ليطلي و وقف على باب الفسطاط بريز بن خضير الهمداني و عبد الرحمن بن عبد ربه الأنصاري فجعل بريز يضاحك عبد الرحمن فقال اي بريز ما هذه ساعة باطل فقال بريز و الله ما أحببت الباطل قط و إنما فعلت ذلك استبشارا بما نصير إليه(مثير الأحزان ؛ ص54)

فروي أن بريز بن خضير الهمداني و عبد الرحمن بن عبد ربه الأنصاري وقفا على باب الفسطاط ليطليا بعده فجعل بريز يضاحك عبد الرحمن فقال له عبد الرحمن اي بريز أ تضحك ما هذه ساعة ضحك و ال باطل فقال بريز لقد علم قومي أنني ما أحببت الباطل كهلا و ال شابا و إنما أفعل ذلك استبشارا بما نصير إليه(اللهوف، ص ۹۵)

[4] این واقعه هولناک در سال ۱۲۱۶ هجری قمری واقع شده است.مراجعه کنید به سایت فدکیه، صفحه هجوم وهابیت به کربلای معلی

[5] زمانی که برخی از فرقه‌های اسلامی به کربلا حمله کردند، آقای [ظاهراً این بزرگوار شیخ عبدالصمد همدانی رحمه‌الله صاحب کتاب «بحارالمعارف» بوده است]در خانه خود قدم می‌زده و این شعر را می‌خوانده است:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله‌ور گردد

مرحوم صاحب مفتاح‌الکرامة می‌نویسد: یک بار در سال ۱۲۱۶ ه.ق. و بار دیگر در سال ۱۲۲۱ ه.ق. به کربلا حمله کردند. شاید در آن حمله ده‌هزار نفر کشته شدند. وارد حرم شدند و ضریح را آتش زدند و در حرم نشستند و قهوه درست کردند و خوردند.(در محضر بهجت، ج۲، ص۳۸۷)

المولى عبدالصمد الهمداني...قتله الكفرة الوهّابية النجديّة حين هجموا على الحائر المقدّس يوم الأربعاء الثامن عشر من ذي الحجّة من شهور سنة 1216(تکملة امل الآمل، ج ۳، ص ۲۷۰)

[6] محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن بعض أصحابه عن الحسن بن علي بن أبي عثمان عن واصل عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال: جاء رجل إلى أبي ذر فقال اي أبا ذر ما لنا نكره الموت قال لأنكم عمرتم الدنيا و أخربتم الآخرة فتكرهون أن تنقلوا من عمران إلى خراب قال له فكيف ترى قدومنا على الله قال أما المحسن منكم فكالغائب يقدم على أهله و أما المسيء منكم فكالآبق يرد على مولاه قال فكيف ترى حالنا عند الله قال اعرضوا أعمالكم على الكتاب إن الله يقول- إن الأبرار لفي نعيم و إن الفجار لفي جحيم قال فقال الرجل فأين رحمة الله قال رحمة الله قريب من المحسنين قال أبو عبد الله ع و كتب رجل إلى أبي ذر رضي الله عنه اي أبا ذر أطرفني بشيء من العلم فكتب إليه أن العلم كثير و لكن إن قدرت أن ال تسيء إلى من تحبه فافعل قال فقال له الرجل و هل رأيت أحدا يسيء إلى من يحبه فقال له نعم نفسك أحب الأنفس إليك فإذا أنت عصيت الله فقد أسأت إليها.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص458)

[7] مرحوم آیت الله بهجت در این زمینه می فرمایند: اگر کسی ده خلقت انسان را بفهمد، بسیار بارش سنگین است که هفتاد بار زنده می شود، و دوباره شهید شود! (کتاب فریادگر

توحید، ص ۱۸۷ و جرعه وصال، ص۹۳)

خداوند انسان را طوری آفریده که میتواند از راه عبودیّت و بندگی خالص، از مقام مالیکه گام فراتر نهد و مقامات انبیا و اولیا را کسب نماید.(در محضر بهجت، ج۲، ص۳۶۳)

برای مطالعه سایر بیانات ایشان به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[8] در مواجهه با نظام هایی که تحت نام«علم» گرد هم می آیند، تمایزی اولیه آشکار می شود.

در حالی که برخی از علوم درگیر رسیدن به حقیقت در مورد جهان هستند،برخی دیگر در راستای حل مشکلات عملی گام برمی دارند. به عنوان نمونه، زیست شناسان تکاملی به دنبال پاسخ به این پرسش هستند که در طول تاریخ حیات،گونه های زیستی چگونه تحول می یابند،فارغ از که معرفت حاصل از نظریه پردازی شان مشکلی را حل کند یا خیر. این در حالی ست که زیست فناوران تلاش می کنند تا بر پایه معرفت حاصل از زیست شناسی تکاملی و ژنتیک ادامه حیات موجودات زنده را مثلاًاز طریق اختراع داروهای زیستی،بهبود بخشند.

اگرچه تمایز میان علوم محض(علومی که در جستجوی حقیقت در مورد جهان یا کسب معرفت هستند) و علوم کاربردی(علومی که در راستای حل مشکلات عملی هستند) امروز خیلی برجسته خود را نمایان می سازد، دو قرن از عمرش سپری می شود.(مقاله ارزیابی فلسفی مدل خطی از تمایز علم محض- علم کاربردی)

[9] شعيب بن عبد الرحمن الخزاعي قال: وجد على ظهر الحسين بن علي يوم الطف أثر فسألوا زين العابدين عن ذلك فقال هذا مما كان ينقل الجراب على ظهره إلى منازل الأرامل و اليتامى و المساكين.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج4 ؛ ص66)

در مورد امام سجاد نیز وارد شده است:

الحلية قال عمرو بن ثابت لما مات علي بن الحسين فغسلوه جعلوا ينظرون إلى آثار سواد في ظهره و قالوا ما هذا فقيل كان يحمل جرب الدقيق ليلا على ظهره يعطي فقراء أهل المدينة و في رواياتأصحابنا أنه لما وضع على المغتسل نظروا إلى ظهره و عليه مثل ركب الإبل مما كان يحمل على ظهره إلى منازل الفقراء.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج4 ؛ ص154)

[10] 1 حدثنا علي بن محمد بن الحسن القزويني المعروف بابن مقبرة قال حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي قال حدثنا جندل بن والق قال حدثنا محمد بن عمر المازني عن عباد الكلبي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن فاطمة الصغرى عن الحسين بن علي عن أخيه الحسن بن علي بن أبي طالب ع قال: رأيت أمي فاطمة ع قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راكعة ساجدة حتى اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين و المؤمنات و تسميهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشيء فقلت لها يا أماه لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك فقالت يا بني الجار ثم الدار.

2 حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن الحاكم المروزي المقري قال حدثنا محمد بن جعفر المقري أبو عمرو قال حدثنا محمد بن الحسن الموصلي ببغداد قال حدثنا محمد بن عاصم قال حدثنا أبو زيد الكحال عن أبيه عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه ع قال: كانت فاطمة ع إذا دعت تدعو للمؤمنين و المؤمنات و لا تدعو لنفسها فقيل لها يا بنت رسول الله ص إنك تدعين للناس و لا

تدعين لنفسك فقالت الجارية ثم الدار.(علل الشرائع ؛ ج1 ؛ ص181)

فصل چهارم: امکان وصول به معرفت الهی؛ طرق و موانع

سؤالاتی مطرح فرمودند: با توجه به تبیین هدف از خلقت، آیا تمام انسان ها توان دسترسی معرفت و علم که به نور تعبیر شده را دارند؟ آیا همه انسان ها دسترسی به معرفت و علم را دارن ای نه؟

دلیل: امر به نماز

حتما دارند، اگر نداشتند که نمی گفتند: نماز بخوانید. نماز یعنی چه؟ نماز بخوانید، بعد فرمودند:« **الصّلاة معراج المؤمن**[1]» حالا من قدر نماز را ندانستم حرف دیگری است، علمای بزرگ بزرگ می گفتند از این نماز به چه جاهایی رسیده اند. آیا شوخی است این تعبیر که « **الصّلاة معراج المؤمن**»؟

چون ما عادت کردیم به نماز بدون حضور قلب، نمی شود بگوییم: دسترسی ممکن نیست. باید قدر بدانیم آن چیزی را که داریم، بلا تشبیه دیدی امروزه این دستگاه های موبایل درآمده کسی ممکن است ده ها موبایل با کارآیی بالا دستش باشد اما نمی داند این چه کاری ازش می آید. بعدش می فهمد عجب، یک چیزی که سالها در جیب من است این همه کار از آن می آمد؟ خب نرفتی دنبالش ببینی چه چیزی در دستت هست.

قرآن، معجزه خالده

آیةالله بهجت مکرّر می فرمودند: قرآن کریم از عصای موسی بالاتر است، معجز خاتم النبیین صلی الله علیه وآله- است[2]، با یک وجهی که هدیه می کنید مصحف را می گیرید می گذارید در جیبتان، اگر قدرتان بودید می فهمیدید الآن بالاتر از عصای موسی را دارید، قدرتان نیستید. « **ولو أنّ قرآنا سُیّرت به الجبال أو قُطّعت به الأرض أو کُلّم به الموتی**[3]»

اگر دسترسی نبود که نمی گفتند نماز بخوانید، تنها همین نماز بس است برای این که این ها ممکن است.

نماز و غایت خلقت

سؤال: آیا صرف انجام خیر مثل صل رحم و کمک کردن به فقراء بدون توجه به نماز و رعایت و حجاب سایر موارد می تواند موجب رستگاری شود؟

عرض کنم حالا که مثال به نماز زدند، همه شنیدید مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی - رضوان الله علیه- چه عالم بزرگوار و نورانی بودند می فرمودند که بعضی حرفها هست کمر شکن

است بعضی آیات هست کمر شکن است یکی از آیاتی که کمر را می شکند این آیه است: «**إنّما یتقبّلُ اللهُ منَ المُتقین**[4]» یعنی فقط وفقط خدا عمل را از أهل تقوا قبول می کند؛ ظهر من نماز می خوانم امّا ساعت هشت صبح یک غیبت کردم تقوا ندا‌شتم امروز پناه به خدای عظیم، حاج شیخ می فرمودند: این آیه کمر شکن است. این روایت را هم فقهاء دارند در کتب معروف است و هم شنیدید در وصف نماز حضرت فرمودند: «**إن قُبلَت قُبلَ ما سواها و إن رُدّت رُدّ ما سواها**[5]». اگر نماز قبول شد پرونده بقیه أعمال را هم باز می کنند اگر نماز ردّ شد بقیه هم رد می شود.

این جمله نورانی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است از آنهایی است که آیة الله بهجت خیلی تکرار می کردند، فرمودند: «**واعلَم انّ کُلّ شَیءٍ من عَمَلِکَ تَبَعٌ لصَلاتِک**[6]» بدان کلّ زندگیت، کل اعمالی که انجام می دهی تابع نمازت است؛ نماز درست باشد آنها هم درست است. پس این که توجّه به نماز نکند بگوید: من کارهای دیگر می کنم. این دستگاه ِنماز عجایبی است، این توفیقی است. خدای متعال منّت گذاشته به ما إجازه داده با او حرف بزنیم آنوقت ما بخواهیم فرار کنیم، آیا این جز جهل چیزی هست.

غایت ِخلقت چیست؟ غایت ِخلقت این است که خداوند در این آیه می فرماید: ای انسان قدر خودت را بدان، وقتی نماز می خوانی به فکر این نباش که سریع نمازت تمام شود، بعضی روایات هم خیلی لطافت دارد و هم خیلی باعث حیرت است، این مقامات شامل هم انسانها می شود چون مقامات لایتناهی یعنی بی حدّ، هرچه بروند جلو آنها جلوترند حدّ ندارد، این که در حساب می گویند: در غیرمتناهی ها، جزء و کل برابر می شود، چون غیر متناهی هست، دیگر نگویید جزء کوچک تر از کل است[7]، این روایت یادم آمد خیلی عجیب است مثل من که روسیاه و عمر تلف کرده ام نماز می خوانم با زور اگر نخوانم چوبم می زنند، امّا شما دل بدهید ببینید این روایت می خواهد چه بگوید؟ واقعاً چکار کنیم با این روایت؟ در روایت دارد خدای متعال به این بندگانش منّت گذاشته اجازه داده با او حرف بزنند. وای ما با زور می خوانیم واقع مطلب چیست؟ ما کی هستیم که با او حرف بزنیم؟ او إذن داده و منّت گذاشته که بیایید با من حرف بزنید[8]. ما قدر این نماز را می دانیم؟ بعد هم گفته من خیلی مخلوق دارم امّا تو هستی که محتاج من هستی. من غیرمتناهی هستم، تو هم طرفی داری که هرچه بدهم باز فقیر هستی.

محرّمات و غایت خلقت

این که سؤال کردند در مسیر معرفت الهی به بعضی حرام ها توجّه نشود مربوط می شود به بحثی که چند شب است مشغول آن هستیم[9]:

آیه نور

من عرض کردم که آیه شریفه نور طبق روایتی که در جلسه دوّم عرض کردم[10]:

> حدثنا حميد بن زياد عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه ع في هذه الآية «الله نور السماوات و الأرض» قال بدأ بنور نفسه تعالى «مثل نوره» مثل هداه في قلب المؤمن «كمشكاة فيها مصباح المصباح» و المشكاة جوف المؤمن و القنديل قلبه- و المصباح النور الذي جعله الله في قلبه «يوقد من شجرة مباركة» قال الشجرة المؤمن «زيتونة لا شرقية و لا غربية» قال على سواء الجبل لا غربية أي لا شرق لها و لا شرقية- أي لا غرب لها إذا طلعت الشمس طلعت عليها- و إذا غربت الشمس غربت عليها «يكاد زيتها يضيء» يكاد النور الذي جعله الله في قلبه يضيء و إن لم يتكلم «نور على نور» فريضة على فريضة و سنة على سنة «يهدي الله لنوره من يشاء» يهدي الله لفرائضه و سننه من يشاء «و يضرب الله الأمثال للناس» فهذا مثل ضربه الله للمؤمن، قال فالمؤمن يتقلب في خمسة من النور، مدخله نور و مخرجه نور- و علمه نور و كلامه نور- و مصيره يوم القيامة إلى الجنة نور، قلت لجعفر بن محمد ع جعلت فداك اي سيدي إنهم يقولون مثل نور الرب قال سبحان الله ليس لله مثل- قال الله فلا تضربوا لله الأمثال.[11]

غیر از آن تأویلاتی که آیۀ مبارکه دارد هر مؤمنی خودش این مَثَل نور را دارد، امام فرمودند و خواندی که جوف ـمؤمن همان مشکات است در وجود او نور است فرمودند: شجرة کلّ‌وجود ـمؤمن است، ریشه دارد ساقه دارد برگ دارد چقدر زیبا بود؟

غایت خلقت: مَثَل نور الهی شدن

این ها را فرمودند از اینجا بود که سؤالی مطرح شد در غایت ـخلقت، عرض کردم که چقدر این آیۀ نور مناسب این است که چرا خدا ما را آفریده؟ برای این که به معرفت برسیم نورانی بشویم مَثَل نورالله بشویم، یک مؤمن را ملائکه نگاه می کنند لذّت می برند، چرا خدا ما را آفریده؟ برای این که ملائکه به ما نگاه می کنند لذّت ببرند.

نتایج تخلف از غایت

حالا اگر این هدف را نرسیم چه می شود؟ در مسیر معرفت، عمل نیاز است؛ این آیات شریفه خبرها به ما داده است،

واژه کتاب در قرآن کریم

اوّل واژه در قرآن کریم که برای ذهن قاصر من خیلی جذاب بود و در درس استادی متوجّه آن شدم واژ

«کتاب»[12] بود[13] شما وقتی آیات قرآن کریم را می بینید عجب! این واژ «کتاب» به این
سادگی این دم و دستگاه دارد؟ وقتی بخوانیم آیات را می بینیم دارد، واقعاً عجیب است ومربوط به
همین بحث ما می شود یکی از سوره هایی که هنگامه است از حیث معرفت و تفسیر، سور مبار
«الحاقة» است:

> **«بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة ماالحاقة وما أدراک ما الحاقة»**

آیه با این مضمون شروع می شود چون بحث ما نیست مقصودم را می خواهم عرض کنم، می آید تا می
فرماید: «**فإذا نُفِخَ فی الصّور نَفخَةٌ واحِدةٌ**[14]» می آید زمانی که نفخ صور می شود،« **وَ**
حُمِلَتِ الأَرْضُ وَالْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً[15] » هم این دستگاه به هم می ریزد همه کوفته می
شود طوری که باورتان نمی شود این کوه و زمین و دشت بوده «**جُمِعَتِ الشّمسُ والقَمَرُ**[16]» هم
اوضاع به هم می ریزد تا این که آیه می رسد به اینجا که مقصود من است

قیامت و اعطای کتب

می فرماید: «**یومئذٍ تُعرَضُونَ لاتَخفی منکُم خافیةٌ**[17]» یک صحنه ای خدای متعال به پا می
کند همه می آیید به صف می شوید، امّا در دنیا که بودید یک غلافی داشتید که باطن هم را خبر
نداشتید؛ شما نمی دانید من که اینجا دارم حرف می زنم و عمامه به سرم هست باطنم چیست؟ امّا
آیه می فرماید: در آن صحنه وقتی همه عرضه می شوید: «**لا تخفی منکم خافیةٌ**» سر ِسوزنی از
کارهای شما بر دیگران مخفی نیست. خیلی عجیب است مثل آینه ای که زلال و شفاف است.

یکی از اساتید نجف فرموده بود: من یک وقتی حال خوبی داشتم از اتاق آمدم بروم روی حیاط، دیدم
یکی مثل خودم جلوی من ایستاده، ظاهراً مکاشفه ای برای خودش شده بود بدن مثالی خودش را دیده
بود. علماء از این حالات زیاد داشتند،شاگردشان این را از ایشان نقل کرده که گفتند: دیدم عجب!
چقدر صورت این بدن شفاف است؟ نگاه کردم دیدم در صورتم یک خال است. پیش خودم گفتم: در
صورت من که خال نیست. برگشتم در آینه اتاق تا صورتم را ببینم دقّت کردم دیدم یک خالی
بوده ولی چون کمرنگ بوده من متوجّه نمی شدم.

منظور این که «**لاتخفی منکم خافیةٌ**»، در ادامه چه می فرماید؟ خدای به تو پناه می بریم آیه
می فرماید: «**فامّا مَن اُوتیَ کِتابَهُ بیمینِهِ**[18]» بعضی افراد هستند که کتابشان را
بدست راستشان می دهند: «**فَیَقولُ هاؤُمُ اقرَؤُا کتابیَه**» بیایید ببینید دستگاه من چه
خبر است، بیایید کتاب من را بخوانید افتخار می کند. در اینجا ممکن است بچّه ای که امتحان
داده ولی جواب امتحانش را ندادند بگوید: من هم جواب ها را نوشتم افتخار هم بکند، کمی که بزرگ
تر می شود و اطلاعاتش بیشتر می شود وقتی جواب ها را نوشته ولی هنوز صحیح نکرده اند دلهره
دارد جواب ها را نشان همه نمی دهد افتخار هم نمی کند چون نمی داند نمره اش چند می شود؟ چون
فهمیده که در امتحان می شود غلط نوشته باشد، اصلاً پُز نمی دهد بعد از این که استاد برگ

امتحان را تصحیح کرد حال پایان ِکار است، کسی هست که باید برگه و نمره را قایم کند تا کسی نبیند، امّا کسی که بیست شده می آید می گوید: ببین برگه من را ببین، آیه می فرماید: آن‌هایی که کتاب‌شان را بدست راست‌شان می دهیم می گویند: ببینید بیایید نمره من را بخوانید ببینید این دنیای من چطور طی شد؟ ان‌ ا عمال که قرار نیست یک دفعه از عدم خل بشود همین زندگی دنیای ماست چون زندگی‌ش به نورانیّت و صلاح گذشته، افتخار می کند که بیایید بخوانید چرا می گوید بیایید بخوانید؟ همین که عرض کردم که در مسیر معرفت، عمل نیاز

است. می گوید:«**إنّی ظَنَنتُ أنّی مُلاقٍ حِسابِیَه**[19]» من باورم بود که روزی حساب و کتاب

می شود کارهایم. «**فَهُوَ فی عیشَةٍ راضِیَة**[20]» خوشحال بر می گردد به سوی اهلش. چند آیه هم آنطرف وصف حال را می گوید خدایا به حق صاحب این مجلس حضرت صدیقه، قَسَمَت می دهیم هم ا ر جزو دست‌ دوم قرار مده، بر ما منّت بگذار که از دسته دوم نباشیم. **وَامّا مَن اُوتی کتابُه بِشِمالِه فَیَقولُ یالَیتَنی لَم اُوتَ کِتابِیَه**[21]»: این چیست؟! ای کاش این به دست من

داده نشده بود «**وَلَم أدرِ ما حِسابِیَه**[22]» کاش هرگز نمی فهمیدم حسابم چیست؟ «**یا لَیتَها

کانَتِ القاضِیَة**[23]» ای کاش اینها همه محو می شد «**ما أغنی عَنّی مالِیَه**[24]» مال و چیزهایی

که این همه برایش زحمت کشیدم برای من فایده ای نکرد،«**هَلَکَ عَنّی سُلطانِیَه**[25]» خدا که به من نیروی داده بود تا با آن بتوانم این نامه را درست بنویسم و به آن افتخار کنم نیرویم از دستم رفت، می دانید این آیه به هر کدام از من و شما چه می گوید؟ می گوید الآن قدرت داری بلند می شوی می نشینی دستت را حرکت می دهی این سلطان و قدرتی است که خدا به تو داده، ببین در چه مسیری دارد مصرف می شود؟ یک روزی می رسد که می گویی: نیروی رفت سرمایه رفت.

بعد چه می فرماید؟ «**خُذُوهُ فَغُلّوه ثمّ الجَحیمَ صَلّوه**[26]» بگیریدش و بیاریدش «**ثُمّ فی

سلسلة ذَرعُها سَبعونَ ذِراعاً فاسلُکوه**[27]» احتمال دارد این هفتاد ذراع، عمر متوسط افراد باشد یک زنجیری که هفتاد سال کلّ عمرش شده یک کتاب و هفتاد سال، الآن در صحنه قیامت شده زنجیر و پا بست او و با این زنجیر هفتاد ذَرعی کشیده می شود بسوی جهنّم، پناه به خدا.

آیات راجع به «کتاب» زیاد است از طرفی معرفتی است که وقتی شما می خوانید فهم و معرفت اصول دینتان بالا می رود از طرف دیگر اخلاق است دل را تکان می دهد موعظه است. خیلی عجیب است این آیات شریفه که توضیح می دهد اعمال ما چه می شود و متعدّد هم هست؛ یکی آی‌ دیگرش د سوره مبارکه کهف است:« **وَوُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّا فِیهِ**[28]» تمام اعمال می آید مجرمین ترس دارند که داخل کتاب را نگاه کنند« **وَیَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا مالِ هذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَلا کَبِیرَةً إلّا أحْصاها** » این چه کتابی است که ریز و درشت زندگی من در آن ثبت است؟ « **وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا یَظْلِمُ رَبُّکَ أحَداً**» هر کاری کرده را حاضر می بیند. امام - علیه السلام- در تفسیر برهان فرمودند:«**وَجَدَه کأنّه فَعَلَه السّاعَة**[29]»: خود آن صحن‌ دنیا که کار را انجام داده حاضر می شود. این بحث دنباله دار هست و من بیشتر معطّل نکنم.

---

[1] قال المجلسي في عقائده: إعلم يا أخي ان لكل عبادة روحا و جسدا و ظاهرا و باطنا، فظاهرها و جسدها الحركات المخصوصة، و باطنها الأسرار المقصودة منها و الثمرات المترتبة عليها، و روحها حضور القلب و الإقبال عليها و طلب حصول ما هو المقصود منها، و ال تحصل تلك الثمرات ال

بذلك، كالصلاة التي هي عمود الدين جعلها الله تعالى أفضل الأعمال البدنية، و رتب عليها آثارا عظيمة، قال الله تعالى: إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر و قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «الصلاة معراج المؤمن»(سفينة البحار ؛ ج2 ؛ ص268 به نقل از عقائد الاسلام، ص 78)

الاثر...

(الصلاة معراج المؤمن) أي سلمه الذي يعرج به إلى الجنة و إلى رضا ربه و ثوابه و يتقرب به منه.(الطراز الأول و الكناز لما عليه من لغة العرب المعول ؛ ج4 ؛ ص158)

همچنین در این مضمون:

روى إسماعيل بن الفضل عن ثابت بن ديناز الثمالي عن سيد العابدين علي بن الحسين ع قال ع ...و حق الصلاة أن تعلم أنها **مرقاة إلى الله عز و جل**(مكارم الأخلاق ؛ ص419)

[2] از مختصات اسلام این است که دارای معجزه‌ی خالده (قرآن) است که در همه‌وقت و همه‌جا و در دسترس همگان است، به خلاف معجزه‌ی حضرت موسی و حضرت عیسی علیهماالسلام که به دست خود آنها و در زمان آنها بود، و اکنون در دست پیروان آنها هم نیست.(در محضر بهجت،ج ۲، ص ۳۹۵)

[3] سوره الرعد، آیه ۳۱

و قوله و لو أن قرآنا سيرت به الجبال- أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى- بل لله الأمر جميعا قال و لو كان شيء من القرآن كذلك لكان هذا- (تفسير القمي ؛ ج1 ؛ ص365)

[4] سوره المائدة، آیه ۲۷

[5] 4- جماعة عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن حسين بن عثمان عن سماعة عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر ع يقول كل سهو في الصلاةيطرح منها غير أن الله تعالى يتم بالنوافل إن أول ما يحاسب به العبد الصلاة فإن قبلت قبل ما سواها إن الصلاة إذا ارتفعت في أول وقتها رجعت إلى صاحبها و هي بيضاء مشرقة تقول حفظتني حفظك الله و إذا ارتفعت في غير وقتها بغير حدودها رجعت إلى صاحبها و هي سوداء مظلمة تقول ضيعتني ضيعك الله.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج3 ؛ ص268)

[6] نهج البلاغة ،نامه ۲۷ –نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به محمد بن ابی بکر، ص ۳۸۵

[7] اشاره به اعداد ترانسفینی و دسته بندی اعداد بی نهایت. این درجه بندی از پایین ترین درجه ای الف صفر که همان درجه و توان بی نهایت مجموعه هایی مثل مجموعه اعداد طبیعی است آغاز می شود و با الف یکی و...ادامه پیدا می کند.

نکته قابل توجّه این است که عدد کاردینالی مجموعه اعداد طبیعی بیانگر پایین ترین درجه بی نهایت است و با تمامی زیرمجموعه های بی نهایت خود مانند مجموعه اعداد فرد و مجموعه اعداد زوج و...هم توان است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به زندگی با ریاضیات، مقاله آشنایی با اعداد اوردینال و همین طور مقاله گردآوری« کاربرد مفاهیم ریاضیاتی در تبیین معارف

الهیاتی(۲): «نظریه مجموعه اه و برهان قطری کانتور»»

[8] و عنه، عن أبي بصير، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كان أبو ذر يقول في عظته: اي مبتغي العلم! كأن شيئا من الدنيا لم يك شيئا إلا عمل ينفع خيره أو يضر شره إلا ام رحم الله....اي مبتغي العلم! صل قبل أن ال تقدر على ليل و ال نهار تصلي فيه، إنما مثل الصلاة لصاحبها كمثل رجل دخل على ذي سلطان فأنصت له حتى يفرغ من حاجته، كذلك المرء المسلم بإذن[في نسخة: بأذن] الله ما دام في صلاته لم يزل الله ينظر إليه حتى يفرغ من صلاته.(الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) ؛ ص174-۱۷۵)

5- 1166- 2- و عنه، قال: أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل، قال: حدثنا محمد بن القاسم بن زكريا أبو عبد الله المحاربي بالكوفة، قال: حدثنا عباد بن يعقوب الأسدي، قال: أخبرنا عاصم بن حميد الحناط، عن يحيى بن القاسم- يعني أبا بصير-، عن أبي جعفر (عليه السلام)، عن أبي ذر (رحمه الله)، قال: اي باغي العلم، قدم لمقامك بين يدي الله (عز و جل)، فإنك مرتهن بعملك كما تدين تدان.

اي باغي العلم، صل قبل أن ال تقدر على ليل و ال نهار تصلي فيه، إنما مثل الصلاة لصاحبها كمثل رجل دخل على ذي سلطان فأنصت له حتى فرغ من حاجته، فكذلك المرء المسلم بإذن الله (عز و جل) ما دام في الصلاة، لم يزل الله (عز و جل) ينظر إليه حتى يفرغ من صلاته.(الأمالي (للطوسي) ؛ النص ؛ ص543)

65 كتاب عاصم بن حميد، عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر ع يقول كان أبو ذر يقول في عظته اي مبتغي العلم صل قبل أن ال تقدر على ليل و ال نهار تصلي فيه إنما مثل الصلاة لصاحبها كمثل رجل دخل على ذي سلطان فأنصت له حتى خرج من حاجته كذلك المرء المسلم بإذن الله تعالى ما دام في صلاته لم يزل الله تعالى ينظر إليه حتى يفرغ من صلاته.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج79 ؛ ص236)

[9] اشاره به تفسیر آیه مبارکه نور در جلسات دهه فاطمیه است.

[10] برای مشاهده تفصیل مطالب مطرح شده در ذیل این روایت به مقاله گردآوری «کوکب دریّ: تفسیر آیه مبارکه نور» مراجعه فرمایید.

[11] تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص103

[12] بحث از واژه کتاب ، در جلسات تفسیر سوره مبارکه ق از تاریخ ۱۹/ ۴/ ۱۳۹۰(جلسه ۳۲) تا تاریخ ۲۹/ ۴/ ۱۳۹۰ (جلسه ۳۹)و همین طور از تاریخ ۲۰/ ۶/ ۱۳۹۰ (جلسه ۴۵)تا ۳۰/ ۶/ ۱۳۹۰ (جلسه ۵۳) مطرح شده است. (تقریر جلسات مباحثه تفسیر سوره مبارکه ق را در اینجا مشاهده می کنید)

به‌عنوان نمونه در جلسه سی و دوم، معانی مختلف کلمه کتاب عنوان شده است:

«چهارده معنا برای کتاب یادداشت کرده ام:

1 – حفظ و ضبط

2 – تنجیز و غیرقابل‌انکار و برگشت نبودن به خلاف سخن گفتن

3 – قابل ارائه به دیگران

4- قابل ماندن برای آیندگان

5 – قابلیت پاک کردن خط آن (یمحواللّه . . . امّ‌الکتاب) یعنی یک کتابی داریم که ام الکتاب است و کتابی داریم که کتاب المحو و الاثبات.

6 – قابلیت گشودن و بازکردن (یلقاه منشوراً)

7 – قابلیت مراجعه در هنگام جهل و نسیان

8 – قاطع نزاع هنگام دعوای در امری

9 – واسطه ی بین معلم و متعلم

10 – قابلیت جمع کردن متشتتات

11 – مسبوقیت به کاتب و قلم و دوات

12 – قابلیت قراءت

13 – قابلیت استنساخ

14- متشکل از مراتب ترکیب تا بساطت. از جمله و مرکب ناقص و کلمه و حرف.»(تقریر جلسه سی و دوم تفسیر سوره مبارکه ق)

[13] حاجی سبزواری نیز در اینباره عباراتی دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست:

فصل در نشر صحف و كتب است در حشر:

بدان كه كتاب موجود نيز، «روحانى» دارد و «جسمانى» دارد. امّا روحانى؛ «كتاب نفس» است.

شعر

و انت الكتاب المبين الذي
بأحرفه يظهر المضمر

پس، اگر استكمال يابد و منقوش شود، به قلم عقل فعّال به نقوش حقايقشناسى و علوم متعلّقه به «علم» و «عمل» كند، بر طبق آنها: «أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ». [13] لرا قمه:

نويسد دست حق بر دفتر دل
هر آن نقشى كه بر «لوح»، از «قلم» رفت

پس، عبد از استكمالات و ترقّيات، متّصل شود به عالم علوى عقلى و بگردد كتاب الهى: **«إِن تَتَّقُوا اللّٰهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقٰاناً».** و اگر - العياذ باللّه - منقوش شود به قلم «حزب الاباطيل» به زخارف و تماثيل و رسوم اغوال از آراء و اقاويل، پى بعد از

تنقّصات، كتابى شود شياطين، متّصل به هاوية محترق به نار حامية مشحون به اغاليط و اكاذيب

و مشمول است به حسب تأويل، قول حق را كه: **«إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ»** - الآية - چون، اينجا دائم متّصل بود به سجن دنيا، و محترق بود به نيران «حقد» و «حسد» و «عداوت» و «بغضا» و مانند اينها، زا اخلاقى كه همه، پيش اهل حق، آتش است: بيت

باش، تا زا خواب، بيدارت كنند در نهاد خود، گرفتارت كنند

و امّ كتاب جسمانى و انمهاى عمل و در موقف «تطاير الكتب»، پس، حق است كه انمها و دفترها كه الآن مطوى است، باراز و مبسوط خواهد شد، پر زا نگاشتههاى اعمال و اقوال «خير»، اي پر زا نگاشتههاى اعمال «شرّ».

و داده خواهند شد زا «اصحاب يمين»، به يمين آنها و زا «اصحاب شمال»، به شمال آنها و زا بعضى، زا پشت سر آنها و اينها به «ثبور» و «سعير» عودت خواهند شد، و كتابى كه زا پشت سر داده ميشود، انم عمل نيست، «كتاب اللّه» است كه احكام آن را و حاملين آن را، پشت سر انداختهاند **«وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا».** پس، زا آنجا كه «كم تدين تدان»، زور قيامت، به طور طنز و تعريض، با او عمل كنند كه: بگير! زا همان جائى كه انداخته [بودى].

و اين انم عمل، چنانكه «قابل» خواهد، «فاعل» و «نگراندهء» خواهد و «فاعل» و «مصوّر»، كرام كاتبين هستند؛ ملائك يمين، اعمال «حسنه» را ون يسنند و ملائك شمال، اعمال «سيّئه» را. قال تعالى **«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ»** و قال: **«وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ»** و همه را «كرام» فرده، چه ملائكه اند و جنود حقّند.

و اين كتاب، چون اينجا مانند طوامير پيچيده شده است، زا كثرت شواغل

ظلمانيّه: «أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ» و زور نشر، اين طومار «نشر» شود كه: «اذا ماتوا انتبهوا»، قارائش خواهد گفت، به طور تعجّب كه: **«ما دامَ حَيّاً كانَ يَكْشِفُ عَنْ غِطاءِ عَيْنَيْهِ وَ يَنْظُرُ إِلَى الْكِتابِ الَّذِي كانَ يُقْرَأُ عَلَيْهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي كانَ فِيهِ هُوَ الْحَقُّ الَّذِي كانَ يُنْكِرُهُ وَ الْبَاطِلُ الَّذِي كانَ يَرْتَكِبُهُ وَ يَرَى أَنَّ الَّذِي كانَ يَأْمُرُهُ بِهِ هُوَ الْخَيْرُ الَّذِي كانَ يَأْبَاهُ وَ يَرَى أَنَّ الَّذِي كانَ يَنْهَاهُ عَنْهُ هُوَ الشَّرُّ الَّذِي كانَ يَأْتِيهِ».**

پس، اى عزيز! غافل مباش و اينجا تلوات كتاب «تدوين» و «تكوين» آفاقى و انفسى را، به تقديم برسان، تا آنجا معطّل نمانى و شرمسار نباشى.(اسرار الحكم، ص ۴۴۴-۴۴۶)

[14] سورة الحاقة،آية ۱۳

[15] سورة الحاقة، آية ۱۴

[16] سورة القيامة، آية ۹

[17] سورة الحاقة، آية ۱۸

[18] سورة الحاقة، آية ۱۹

[19] سورة الحاقة، آية ۲۰

[20] سورة الحاقة، آية ٢١

[21] سورة الحاقة، آية ٢٥

[22] سورة الحاقة، آية ٢٦

[23] سورة الحاقة، آية ٢٧

[24] سورة الحاقة، آية ٢٨

[25] سورة الحاقة، آية ٢٩

[26] سورة الحاقة، آية ٣٠-٣١

[27] سورة الحاقة، آية ٣٢

[28] سورة الكهف، آية ٤٩

[29] 33- عن خالد بن نجيح عن أبي عبد الله ع في قوله: «اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم» قال: اقرأ كتابك يا عبد جميع ما عملت و ما كتب عليه- حتى أنه فعله تلك الساعة فلذلك قال «اي ويلتنا مال هذا الكتاب- لا يغادر صغيرة و لا كبيرة إلا أحصاها»(تفسير العياشي ؛ ج2 ؛ ص284 و تفسير البرهان في تفسير القرآن ؛ ج3 ؛ ص641)

34- عن خالد بن نجيح عن أبي عبد الله ع قال إذا كان يوم القيامة دفع إلى الإنسان كتابه، ثم قيل له اقرأه- قلت: فيعرف ما فيه قال: إنه ذكره- فما من لحظة و لا كلمة، و لا نقل قدم، و لا شيء فعله إلا ذكره، كأنه فعله تلك الساعة فلذلك قال «اي ويلتنا مال هذا الكتاب- لا يغادر صغيرة و لا كبيرة إلا أحصاها»(تفسير العياشي ؛ ج2 ؛ ص328)

فصل پنجم : مظهر عبودیت و معرفت الهی؛ انبیاء و اوصیاء

سؤال دیگر :

خلقت بشر برای انبیاء و اولیاء، یا انبیاء و اولیاء برای بشر؟

آیا انبیاء و اولیاء به منظور راهنمایی بشر و هدایت او مأمور گردیده اند و یا بشر به منظور وجود آنها خلق گردیده؟ آیا همه خلق شده اند برای وجود مبارک حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه- یا نه حضرت سیدالشهداء خلق شده اند برای هدایت خلق؟

این هم سؤالی است و در بحث های مختلف جورواجور این سؤال مطرح می شود. من بصورت خلاصه آنچه در ذهنم است عرض می کنم خدمتتان؛

غایت خلقت و انواع آن

ببینید غایت ِخلقت، دوجور است:

۱. غایت استکمالی

غایت ِاستکمالی ِکمالی، که یک چیزی به کمالی برسد، خدای متعال می خواهد یک کمالی را به یک مخلوقی بدهد می گوییم: هدف از خلقت این بود که این إعطاء کمال را به او بکند، این را می گوییم: غایت کمالی استکمالی، به کمال برسد یا کمال را خدا به او بدهد با تدریج یا بدون تدریج، این یک جور است،

۲. غایت تکمیلی

امّا گاهی غایتِ خلقت، غایتِ تکمیلی است، صرف این نیست که یک چیزی به یک کمال برسد. این سؤال که سؤال خیلی خوبی است مربوط می شود به این که غایتِ أنبیاء و اولیاء - علیهم السلام- غایتِ استکمالی نیست؛ غایتِ تکمیلی است.

تبیین در قالب مثال: دانشگاه ریاضی

یعنی چه؟ یک مثال عرض کنم؛ یک وقت هست می گویند: این دانشگاه به پا شده، شما می روید می بینید دانشگاهی است عظیم، دَم و دستگاهی برای خودش دارد، چه کلاس هایی چه سالن هایی چه اساتیدی، می گوییم: این دانشگاه برای چه درست شده؟ می گویند: این دانشگاه برای این است که ریاضیدان های بزرگ تربیت کند، این دانشگاه می خواهد کسانی از بشر که نبوغ ریاضی دارند شکوفا کند، اینها را برساند به کمال ریاضیات، بشوند دانشمندان بزرگ بشر در ریاضیات. ببینید این مثال همین که حرف زد دارد می گوید که غایت و هدف از این دانشگاه چیست؟ هدفش این است: صاحبینِ معرفت و علم بالا به ریاضیات. این یک جور است که می گوییم: غایت استکمالی، برسند به اینکه کامل شوند و از این دانشگاه بیرون بیایند.

أمّا یک وقتی هست می گویید: نه، می دانید این دانشگاه برای چه به پا شده؟ برای این نیست که عدّه ای ریاضی دانِ بزرگ بشوند؛ برای این است که کسانی که از این دانشگاه فارغ التحصیل می شوند، بهترین معلّم ریاضی بشوند که فکر ریاضی کلّ بشر را بالا ببرند. خیلی فرق دارد؛ هدف از این دانشگاه تکمیل است؛ این است که کسانی از این دانشگاه خارج شوند و دیگران را تکمیل کنند. این ها هم هدفند؛ دانشگاه برای این مدرّسین است؛ صرفاً برای این نیست که مدرّس ریاضی بشوند. بلکه هدف این است که کسی باشد که غیر از این که خودش ریاضیات بلد است هر کسی را هم استعدادش را دارد ببرد به آن حدّی که استعدادش را دارد.

 این دو تا معنا با هم خیلی فرق می کند؛ دانشگاهِ ریاضی دان پرور غیر از دانشگاهِ مدرّس ریاضی پرور است، معلّم ریاضی پرور است. غایت این است که کسی باشد که بتواند تکمیل کند، نه این که غایت کسی باشد که خودش ریاضیات را بداند. بتواند ریاضیات را نشر بدهد و مثل خودش را پرورش بدهد و لذا یکی از اساتید خیلی این جمله را تکرار می کردند می گفتند: معصومین - علیهم السلام- نگفتند: ما را ببینید و تمام، می گفتند: ما را ببینید و بسوی ما بیایید. یعنی ببینید ما چه هستیم خدای متعال ما را الگو قرار داده تا به سوی ما بیایید، و خدای متعال بهترین تعلیمات را برای تکمیل بشر در اختیارشان قرار داده،

مثال دوم

 یک مثال دیگر اینکه شما فرض بگیرید یک دانشمند و عالمی یک مطلبی را فهمیده خیلی عالی، خودش می بیند که من چه مطلبی فهمیدم، من کلّ تاریخ دو سه هزار سال علم را بلدم، أمّا م دانم سابقه ای از این مطلب نبوده است، چیزی که من فهمیدم هیچ دانشمندی کشف نکرده، خدا به من لطف کرد من این را فهمیدم، از یک طرف می فهمد که من تک هستم، و این چیزی که خدا به من حالی کرد در طول تاریخ علم، احَدی بلد نبود.

از طرف دیگر می بیند حال غریبم یعنی هیچ کس نیست که بداند چه عرضه کرده ام و فهمیدم، غربتی بالاتر از این؟! اطراف من خیلی هستند ولی نمی دانند من چه کسی هستم می خواهم به آنها هم بگویم خدا چه چیزهایی به من ای داد داده اینجا چکار می کند؟ اینجا خود استاد می گوید: بیایید یک سمینار بگیرید مجلس برقرار کنید. بعد یکی دو تا می گویند:چه کار داری؟ می گوید: می خواهم راجع به فلان فرمول که فهمیدم برای شما توضیح بدهم.

 کسی علاقه ای ندارد. آخر خیلی افراد آمده اند فرمول کشف کرده اند. تنها کسی که دارای این انگیزه قوی است که می خواهد این مجلس را به پا کند و بگوید خدا به من چه داده، ابراز کند ک

دیگران هم همراه من بشوید و بفهمید، خود این استاد است، لذا عدّه ای می آیند می بینند او شب، خواب ندارد چون دارد مقدمه چینی می کند برای این سمینار، همه خوابند او بیدار است دیگران راحتند، او دارد فکر می کند. آخر چرا خودت را اینجور به زحمت می اندازی؟ اینها که چیزی بلد نیستند تو هم که نای گرفتی، خدا به تو نای داد این زحمتی که می کشد برای چیست؟ برای اینکه این چیزی که دارم، دیگران را هم بیاورم بالا آنها هم بفهمند خدا چه چیزی به من داده است.

غایت خلقت: غایت تکمیلی به وسیله اولیاء دین

این خیلی مهم است.

وجه تلاش شبانه روزی اولیاء دین

أنبیاء و اوصیاء - علیهم السلام- اگر شبانه روز برای هدایت بشر زحمت می کشیدند نه اینکه کمبود داشتند این یک،

دو نه اینکه آنها برای مثل من ـ چه عرض بکنم خیلی تعبیر خوبی بیاورم -پشه لاغری خلق شده اند، حضرت سید الشهداء برای من خلق شده اند؟! عجب خدای حکیمی است! اینطور وجودات ـ مبارک را برای من خلق کرده؟!

لولاک لما خلقت الافلاک

من؛ اینطور نیست که اصل وجود آنها برای ما خلق شده باشد، احتمال این هم نمی رود.«**لولاکَ لما خلقتُ الأفلاک[1]**»[2]،

آن غایت ـ خلقت، شما هستید[3] پس چرا اینطور زحمت می کشید؟

بعضی روایات هست من هر وقت یادم می آید نمی توانم توصیف بکنم بُهت و تحیّر و گریه است، نمی داند انسان چه بگوید؟ در روایت دارد در وصف حال پیامبر خدا- صلی الله علیه و آله- است، نمی دانم آن وقتی بود که طائف تشریف برده بودند راوی می گوید: آن چنان حضرت را بچه و بزرگ مورد آزار و اذیت قرار داده بودند از پاهای مبارک حضرت خون جاری بود، تعبیری که این راوی آورده هر وقت یادم می آید می گویم آدم می ماند چه بگوید؟ می گوید: کأنّه به پاهای مبارک حضرت جوراب قرمز پوشانده شده بود[4]. ببینید چقدر زحمت؟ پس معلوم می شود حضرت برای ماها خلق شده بودند؟ نعوذ بالله کجا این وجود مبارک برای ماها خلق شده بودند؟ آنها که خلق شده بودند برای چیزی که خدای متعال به آنها داده بود آنها که برای ما خلق نشده اند پس چه بود؟ از آن طرف اگر برای ما خلق نشدند پس این همه زحمت برای چیست؟ چرا اینجور از پا نمی ایستند؟ چرا اینجوری شبانه روز مشغولند؟ چرا شهادت هایی پیش می آید؟ این سؤال دوّمی است که مطرح کردند. با این دو مثالی که گفتم مثال دوم را ببینید کسی که بالاترین چیز را خدا به او داده او می خواهد دیگران را بیاورد مثل خودش بکند غایت ـ از این دانشگاه ریاضیدان نیست، می خواهد کسی باشد غایت ـ این خلقت، که واسطه قرار بگیرد و دیگران را هم بیاورد به آن چیزی که خدای متعال اصلش را به او داده و مثل خودش بکند. بنابراین در این نباید تردید بکنیم که غایت ـ خلقت به آن نحو اصلیش همان أنوار

الهیّه اند که آنها بودند که اصل خلقت به پا شد، أمّا اینکه چرا آنها شبانه روز زحمت می کشیدند برای هدایت خلق؟ با این مثال هایی که عرض کردم روشن شد که مقصود از این، آن چیزی است که آن ها کمالشان به اینست که غیر از اینکه خودشان دارند زمینه فراهم کنند سایرین هم بیایند، بفهمند، ببینند، بالا بیایند، به آن نحوی که خدای متعال به آنها داده آنها هم واصل بشوند[5].

لولا فاطمة لما خلقتکما

[آقای مستنبط نقل کرده بودند که «**لولا فاطمة لما خلقتکما**[6]» که آن هم بیان خاص خودش را دارد؛ یعنی ما میدانیم که مقام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه چهارده معصوم بالاتر است، مقام امیرالمؤمنین علیه‌السلام از حضرت صدیقه سلام الله علیها بالاتر است اینها را گیر نداریم اما باید جمع کنیم که «**لولا علی لما خلقتک**» یعنی آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالاترند؟ نه اصلاً مفاد این روایت این نیست؛ مفاد، مفاد زیبایی است. چند وجه دارد.

غایت خلقت: نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله

یک وجهش که خیلی هم واضح است و هیچ هم دلالت ندارد بر افضلیت مقامشان، این است که «**لولاک لما خلقت افلاک**» یعنی اصل غایت خلقت عالم شما بودید؛ شما چطور غایت افلاک بودید؟ اساس بهوره امر معرفت در سراسر دار وجود توسط شما صورت میگیرد. شما غایت هستید و اصل خلقت که غایتش معرفت است، توسط بالاترین عارف صورت میگیرد. اما عارفی که میخواهد بهوره نور معرفتش همه را بگیرد؛ بهوره این عارف و معروف بودن شما به این است که این نور دین اسلامی که شما بین مردم پخش کننده اش هستید ادامه پیدا کند؛ «**ثقلین... حتی یردا علی الحوض**» قرآن باشد؛ پیامبر از قرآن جدا نمی شود کما اینکه قرآن از پیامبر جدا نمیشود، از طرفی هم قرآن از اهل البیت و ثقلین جدا نمیشود. اساس غرض دین و خلقت همه اینها، به این است، خُب، حال اگر این طوری است اگر حضرت صدیقه سلام الله علیها نبودند همین امروز ثقلین و قرآن و حضرت بقیه الله هم نبودند. یک چیز واضح است؛ یعنی وجود مبارک حضرت صدیقه است که انوار معصومین به‌همین‌نحو چهارده معصوم میتواند در دنیا بهوره پیدا کند تا الی یوم القیامة و لوازمی که در روز قیامت هم دارد.

انجاز غایت: حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها

بنابراین شما به همدیگر بند هستید؛ شما غایت خلقت هستید اما آنی که غائیت شما را میتواند به نحو غایت مطلوب به انجاز برساند وجود سیدالنبی و سرایی چهارده معصوم است و این وجود غیر از شما به علی و به فاطمه که میخواهند ابوین باشند برای تا حضرت بقیه الله این نیاز است لذا لولا فاطمه لما خلقتکما یعنی فاطمه است که سبب میشود که این غایتی شما به انجاز برسد این یک بیان است اگر تأمل کنید یک بیان خوبی است به شرطی که آدم مقصود را بفهمد[7].[8] [9][10]

---

[1] مجلسی اول ره این روایت را متواتر می داند و دیگران این مضمون را مفاد اخبار و روایات کثیره بیان کرده اند.

بحذف الأسانيد قال علي ع: كان الله تعالى و لا شيء معه فأول ما خلق نور حبيبه قبل أن يخلق الماء و العرش و الكرسي و اللوح و القلم و الجنة و النار و الحجاب و السحاب و آدم و حواء بأربعة آلاف عام و أمر الله تعالى طواسين الملائكة و هو جبرئيل أمين خلق نور محمد ص بقي ألف عام و أقفا بين يدي الله عز و جل يسبحه و يحمده فقال الله أي عبدي أنت المراد و أنا المريد و أنت خيرتي من خلقي و عزتي و جلالي لولاك ما خلقت الأفلاك و لا الدنيا و لا الأرض فمن أحبك أحببته و من أبغضك أبغضته فتألألأ نور رسول الله ص و ارتفع شأنه و شعاعه)الأنوار في مولد النبي صلى الله عليه و آله ؛ ص5)

قال الخليل فإنهم عدو لي و قال للحبيب لولاك لما خلقت الأفلاك(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج1 ؛ ص217)

«لولاك لما خلقت الأفلاك»(مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام ؛ ص46)

و قال أيضا حدثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن أبان بن عثمان عن بشير الدهان أنه سمع أبا عبد الله ع يقول رسول الله ص أحد الوالدين قال قلت و الآخر قال هو علي بن أبي طالب ع.

فعلى هذا التأويل أن معنى قوله و وصينا الإنسان بوالديه أي نوع الإنسان بطاعة والديه و هما النبي و الوصي ص و إنما كنى عنهما بالوالدين لأن الوالد هو السبب الأقوى في إنشاء الولد و لا الوالد لم يكن الولد و كذلك محمد و علي ص لولاهما لم يكن إنسان و لا حيوان و لا دين و لا آخرة لما

جاء في الدعاء سبحان من خلق الدنيا و الآخرة و ما سكن في الليل و النهار لمحمد و آل محمد.

و جاء في الحديث القدسي لولاك لما خلقت الأفلاك

و جاء في حديث آخر أنه سبحانه قال لآدم ع لو لا شخصان أريد أن أخلقهما منك لما خلقتك.(تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة ؛ ص430)

فما عسى أن أقول في وصف من «لولاك لما خلقت الأفلاك» حلة نبوته)تسلية المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام) ؛ ج2 ؛ ص417)

و قد قال الله تعالى له عليه السلام: «لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولاك لما خلقت الكونين».(مجموعة نفيسة في تاريخ الأئمة عليهم السلام ؛ ص157)

كما في الحديث القدسي- لولاك (أو لولاكما) لما خلقت الأفلاك **و غيره من الأخبار الكثيرة،** (روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) ؛ ج2 ؛ ص22)

فمع تسليم إمكان قول بالدليل، مع النهي المتواتر عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم و في هذه النسبة، و لو ورد خبر ضعيف في أنهم الخالق و الرازق، لكان محمولا على أنهم العلل الغائية للخلق و الرزق فنسب هذا المعنى إليهم **كما روي متواترا عنه صلى الله عليه و آله و سلم في الأخبار الكثيرة لولاك و لولا علي لما خلقت الأفلاك** و الجنة و النار، و لا شك أن يكون سبب لإضلال الخائق بل الوارد في الأخبار المتواترة خلافه و في تكفير من يقول بهذه المقالة و حصوص هذه الأخبار الواردة في قتلهم و إحراقهم بالنار.(روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) ؛ ج6 ؛ ص388-٣٨٩)

كما في الحديث القدسي «لولاك لما خلقت الافلاك» (شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج9 ؛ ص57)

كما ورد «لولاك لما خلقت الافلاك»(شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج12 ؛ ص124)

و في الحديث القدسي مخاطبا إياه لولاك لما خلقت الأفلاك.**و في هذا المعنى وردت رواياتٌ كثيرة.(** الوافي ؛ ج1 ؛ ص52)

كما ورد في الحديث القدسي في حق نبينا ص لولاك لما خلقت الأفلاك.(الوافي ؛ ج2 ؛ ص71)

610- أبو مخنف: بإسناده عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: سألت رسول الله- صلى الله عليه و آله- عن مولد علي- عليه السلام-، قال: اي جابر، سألت عجيبا عن خير مولود،(مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر ؛ ج2 ؛ ص367)

فقال آدم- عليه السلام-: اي رب، لأي شيء تقف الملائكة ورائي؟

فقال الله تعالى: لأجل نور ولدك الذي هما في صلبك محمد بن عبد الله و علي بن أبي طالب- عليه السلام-، و لولاهما ما خلقت الأفلاك، و كان يسمع في ظهره التقديس و التسبيح.(مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج2، ص: 370)

و قد قال سبحانه: لولاك لما خلقت الأفلاك(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج2 ؛ ص117)

كما ورد في الحديث القدسي في حق نبينا صلى الله عليه و آله: لولاك لما خلقت الأفلاك.(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج2 ؛ ص286)

فروي عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع قال: كان الله و لا شيء معه فأول ما خلق نور حبيبه محمد ص قبل خلق الماء و العرش و الكرسي و السماوات و الأرض و اللوح و القلم و الجنة و النار و الملائكة و آدم و حواء بأربعة و عشرين و أربعمائة ألف عام فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد ص بقي ألف عام بين يدي الله عز و جل واقفا يسبحه و يحمده و الحق تبارك و تعالى ينظر إليه و يقول اي عبدي أنت المراد و المريد و أنت خيرتي من خلقي و عزتي و جلالي لولاك لما خلقت الأفلاك من أحبك أحببته و من أبغضك أبغضته (بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج15 ؛ ص27)

و قال 145 **أبو الحسن البكري أستاذ الشهيد الثاني** روى عن أمير المؤمنين أنه قال: كان الله و لا شيء معه فأول ما خلق نور حبيبه محمد ص قبل خلق الماء و العرش و الكرسي و السماوات و الأرض و اللوح و القلم و الجنة و النار و الملائكة و آدم و حواء بأربعة و عشرين و أربعمائة ألف عام فلما خلق

الله تعالى نور نبينا محمد ص بقي ألف عام بين يدي الله عز و جل واقفا يسبحه و يحمده و الحق تبارك و تعالى ينظر إليه و يقول اي عبدي أنت المراد و المريد و أنت خيرتي من خلقي و عزتي و جلالي لولاك لما خلقت الأفلاك من أحبك أحببته و من أبغضك أبغضته فتلألأ نوره و ارتفع شعاعه(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج54 ؛ ص198-۱۹۹)

برای مشاهده تفصیلی مستندات فوق به پیوست شماره ۲ مراجعه فرمایید.

[2] مرحوم آیت‌الله بهجت در پاسخ به این پرسش که:سؤال: چرا خداوند متعال افراد بسیاری را آفریده که مستحق آتش جهنم گردند؟

جواب: در حدیث قدسی آمده است: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِیاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَی أُعْرَفَ؛من گنج نهان بودم، خواستم که شناخته شوم؛ لذا مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم» خداوند عده‌ای را برگزید و در جوار خود، اهل اُنس و همنشینی و مظهر اسما و صفات خود قرار داد، که هر کدام از آنها در یک کفه‌ی ترازو و بقیه‌ی مردم در کفه‌ی دیگر هستند. اگر ارزش افراد با ترازو سنجیده شود، ارزش یک مؤمن کامل از هزاران افراد غیرمؤمن برتر و سنگین‌تر خواهد بود. در روایت آمده است: «اگر یک امام و یک مأموم در جهان وجود داشته باشد، غرض از خلقت حاصل است!».(کتاب درمحضر بهجت، ۱، ص۵۱-۵۲) برای مشاهده سایر بیانات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

در این زمینه همچنین به صفحه «سند حدیث قدسی : « لولاک لما خلقت الأفلاک» مراجعه فرمایید.

[3] مرحوم صدوق در اعتقادات الامامیة می فرمایند:« يجب أن يعتقد أن الله عز و جل لم يخلق خلقا أفضل من محمد ص و الأئمة ع و أنهم أحب الخلق إلى الله عز و جل و أكرمهم و أولاهم إقرارا به لما أخذ الله ميثاق النبيين في الذر و أن الله تعالى أعطى كل نبي على قدر معرفته نبيانا ص و سبقه إلى الإقرار به و يعتقد أن الله تعالى خلق جميع ما خلقه و لأهل بيته ع و أنه **لولاهم ما خلق السماء و لا الأرض و لا الجنة و لا النار و لا آدم و لا حواء و لا الملائكة و لا شيئا مما خلق صلوات الله عليهم أجمعين**»(اعتقادات الإمامية (للصدوق)، ص: 93 و بحارالانوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص297)

روایات متعددی بر این مضمون دلالت دارند چه به نحو صراحت ای به صورت تلویحی.

تصریح به غایت خلقت در روایات

در این میان در برخی از روایات صریحاً غایت خلقت معرّفی شده است مانند این روایات:

دسته اول: عبارت متصدّر به لولاک ای لولاه ناظر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱) **لولاک لما خلقت الافلاک** که در تعلیقه سابق مستندات آن بیان شد.

۲) لولاک ما خلقت آدم:

ای محمد و عزتی و جلالی **لولاك ما خلقت آدم و لو لا علي ما خلقت الجنة**(الیقین باختصاص مولانا علي علیه السلام بإمرة المؤمنین ؛ النص ؛ ص424-۴۲۷ و همین طور: بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج18 ؛ ص399-۴۰۰)

۳) **لولاه ما خلقتک**(در خطاب به حضرت آدم علی نبیا و آله و علیه السلام)

مرحوم مجلسی در بحار خطبه ای از امیرالمومنین علیه السلام را به نقل از مسعودی آورده است. در این خطبه در پاسخ به سؤال حضرت آدم از خداوند متعال آمده است:« فقال إلهي من المقرون باسمك فقلت محمد خير من أخرجته من صلبك و اصطفيته بعدك من ولدك **و لولاه ما خلقتك**»(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج25، ص: 25-۳۱)

۴) **لولاه ما زخرفت الجنان**

نزدیک به این مضمون در روایتی دیگر می خوانیم:« روی أبو الحسن عن كعب الأحبار و وهب بن منبه عن عبد الله بن العباس قال: لما أراد الله تعالى أن يخلق سيد المرسلين و أشرف الأولين و الآخرين و خاتم النبيين قال الله تعالى للملائكة إني أريد أن أخلق خلقا أفضله على الخلق أجمعين و أجعله أشرف الأولين و الآخرين و المشفع فيهم يوم الدين **فلولاه ما زخرفت الجنان و لا أسعرت النيران** فاعرفوا منزلته و محله و أكرموه لكرامتي و عظموه لعظمتي فقالت الملائكة ما اعتراض العبد على مولاه نعوذ بالله و بجلالك أن نعصيك»(الأنوار في مولد النبي صلى الله عليه و آله ؛ ص4-5 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج15 ؛ ص26)

دسته دوم: روایات متصدر به لولاهما؛ نبی اکرم و امیرالمومنین صلوات الله علیهما

۵) لولاهما ما خلقت **خلقی**

مرحوم صدوق در معانی الاخبار در باب « باب معنى حمل النبي ص لعلي ع و عجز علي عن حمله» روایتی طوالنی آورده است: « أما النبوة فلمحمد عبدي و رسولي و أما الإمامة فلعلي حجتي و وليي **و لولاهما ما خلقت خلقي**»(معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص350-352 و همین طور: علل الشرائع، ج1، ص: 174 و الأربعون حديثا للشهيد الأول) ؛ ص71 ؛ (إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ج3 ؛ ص577 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج15 ؛ ص11 و ج38 ؛ ص80-81) البرهان في تفسير القرآن

۶)) **لولاهما ما خلقتک و لا خلقت اللوح المحفوظ(در خطاب الهی به قلم)**

مرحوم بحرانی در مدینة المعاجز روایتی را از ابومخنف نقل می‌کند و در نقل این روایت در میان کتب روایی رایج، متفرد است. در بخشی از این روایت آمده است که خداوند پس از خلقت قلم و خطاب به آن می‌فرماید:« ثم أفاق بعد ذلك، قال: و ما أكتب؟قال: اكتب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله.

فلما فرغ القلم من كتابة هذه الأسماء، قال: اي رب، و من هؤلاء الذين قرنت اسمهما باسمك؟قال الله تعالى: اي قلم، محمد نبيي و خاتم أوليائي و أنبيائي، و علي وليي و خليفتي على عبادي و حجتي عليهم، و عزتي و جلالي **لولاهما ما خلقتک و لا خلقت اللوح المحفوظ.**(مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر ؛ ج2 ؛ ص367-371)

دسته سوم: روایات متصدر به لولاه ناظر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

۷) لولاه ما خلق الله شیئا مما خلق

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام آمده است:« ثم تشهدي [بعد شهادتك لي] لعلي ع هذا بالإمامة، و أنه سندي و ظهري و عضدي و فخري [و عزي]، **و لولاه ما خلق الله عز و جل شيئا مما خلق.**»(التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام ؛ ص168-169 و همچنین: بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج17 ؛ ص317)

۸) لولا علی ما خلقت الجنة

این عبارت تتمه عبارتی است که در دسته اول از آن یاد کردیم:« اي محمد و عزتي و جلالي **لولاك ما خلقت آدم و لو لا علي ما خلقت الجنة**»(الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بإمرة المؤمنین ؛ النص ؛ ص399-400 ؛ ج18 ؛ (بيروت - ط) بحار الأنوار و همین طور: ص424-427)

دسته چهارم: روایات متصدر به لولا نحن

۹) لولا نحن ما خلق الله آدم و لا حواء:

ام ال نحن ول» :اي علي ‌ايـن روايـت ار جنـاب صدوق ره درد بسيارى از كتب واوى خود نقل كرده است
خلق اللـه آدم ع و الحواء ال و الجنة ال و النار ال و السماء ال و الأرض ‌فكيف ال نكون
أفضل من الملائكة» (عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج1 ؛ ص262-264 و كمال الدين و تمام النعمة
ردد :است ؛ ج1 ؛ ص254-255 و علل الشرائع ؛ ج1 ؛ ص5) در كتب متأخر همين نقل سارى و جارى
النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم ؛ ص108-109 و منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة
عليه السلام ؛ ص835 و حليه ؛ النص ؛ ص11-12 وتأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة
الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام ؛ ج1 ؛ ص9-10 و الإنصاف في النص على الأئمة
الإثني عشرعليهم السلام / ترجمه رسولى محلاتى ؛ عربي ؛ ص315-316 و بحار الأنوار (ط - بيروت)
(ص335 ؛ ج26 ؛ (ط - بيروت) بحار الأنوار و ص345 ؛ ج18 ؛

١٠) ول ال نحن لم ى خلق اللـه ارض و ال سماء

در روايت خيط جابر بن يزيد: « اي جابر، إن لنا عند اللـه مكانا و منزلة رفيعة، و **ول ال نحن لم
و ارح ال ب ارو ال و ارم ال و ق ال و مس ش ال و ان ار ال و ة نج ال و ماء س ال و أرض اللـه خلق
ال و الـه س ال و ج ب ال و ط ائر ال و اس ب اي ال و ر ط ب ال و ل و ح ال و م ر ال و م ا ء ال و ن ات ال
ال و ش ج ار**، اخترعنا اللـه من نور ذاته و ال ي ق اس بنا بشر» (عيون المعجزات ؛ ص78-82 و
المناقب ؛ للعلوي) / (الكتاب العتيق قوارد المعجزات في مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام ؛ ص118-124
ج26 ؛ (ط - بيروت) بحار الأنوار و ص120 ؛ ج5 و ص430 ؛ ج4 ؛ رشر عشي الإثني ة الأئمة مدينة معاجز و ص267
مستدرك) و الأقوال و الأخبار و الأحوال من الآيات و المعارف والعلوم و عوالم ص277 ؛ ج46 و ص12 ؛
سيدة النساء إلى الإمام الجواد ؛ ج19-ابقارع ؛ ص159-160 و إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب
عجل اللـه تعالى فرجه الشريف، ج1، ص: 43-44)

١١) ول ان ال نم ى خلق الجنة و ال النار

«**و ول ان ال نم ي خلق الجنة و النار و ال الأنبياء و ال الملائكة**» (نص كفاية الأثر في
ط) بحار الأنوار و ص349-350 ؛ ج26 ؛ (ت - بيروت) بحار الأنوار و ص156-159 :ص، عشر الإثني على الأئمة
- بيروت) (ص337 ؛ ج36 ؛ (ت

دسته پنجم: روايات متصدر به ول اهم

١٢) ول اهم ام خلقتك خطاب به حضرت آدم عليه السلام

روايتي كه جناب صدوق در معاني الاخبار نقل كرده اند:«قال آدم اي رب من هؤلاء قال عز و جل اي
النار و الجنة الق خلت ك و ول اهم ام خلقت و من جميع خلقي و من كم خير منك هم و ذريتك
آدم هؤلاء **ض و الأرض و السماء ال و** (معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص124-125 و قصص الأنبياء عليهم السلام
للرازندي) ؛ النص ؛ ص44-45 **و** اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بإمرة المؤمنين ؛ (
ص174-175 و تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة ؛ ص52-53 و الجواهر السنية في
الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسي) ؛ ج2 ؛ ص497 و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ؛
ص56 ؛ ج11 و ص165 ؛ ج11 ؛ (ت - بيروت) بحار الأنوار و ص186 ؛ ج1 ؛ القرآن في تفسير البرهان و
ص175 ؛ ج27 و ص325 ؛ ج26 و ص273 ؛ ج26 و ص362 ؛ ج16 **(ص6-5**

١٣) ول اهم ام خلقتكما خطاب به حضرت آدم و حواء عليهما السلام

«قال الله جل جلاله ارفعا رءوسكما إلى ساق عرشي فرفعا رءوسهما فوجدا اسم محمد و علي و
فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة بعده ص مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جل
جلاله قال اي رب أنا هم أكرم أهل هذه المنزلة عليك أم أحبهم إليك أم و أشرفهم لديك قال الله
جل جلاله **ول ال هم ام خلقتكما** هؤلاء خزنة علمي و أمنائي على سري» (معاني الأخبار ؛ النص ؛
الهداة إثبات ؛ ص501 و الجواهر السنية في الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسي) و ص108-110

باالنصوص و المعجزات ؛ ج 4 و 184ص ؛ ج 1 ؛ نآرقلا يف ريسفت ىلع ناهربلا و 63ص ؛ ج 2 ؛ راونألا راحب و 499ص ؛ ج 4 و 12ص ؛ ج 2 ؛ نيقلثلا رون ريسفت و 321ص ؛ ج 26 و 173ص ؛ ج 11 ؛ (ط - يروت) ريسفت كنز ادقاقئ و رحب غارئب ؛ ج 10 و 59ص ؛ ج 5 ؛ نيبملا رون يف قصق ءايبنألا و نيلسرملا (للجزائري) ؛ ص41)

دستہ ششم: روایت ول ذہ اسماء

۴) ول ذہ اسماء ما خلقت سماء مبنیہ

أن أبي آدم ع لما رأى اسمي و اسم علي و ابنتي فاطمة و الحسن و الحسين و أسماء أولادهم مكتوبا على ساق العرش بالنور قال إلهي و سيدي هل خلقت خلقا هو أكرم عليك مني فقال **يا آدم ول ذه اسماء لما خلقت سماء مبنية و ال أرض مدحية و ال ملك مقربا و ال نبيا مرسال** روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة) ص۸۴-82 ؛ ج 1 ؛ (**يا آدم ول ذه اسماء مبنية و ال أرض مدحية و ال ملك مقربا و ال نبيا مرسال**
تور: الهداية الكبرى ؛ ص ۱۲۸ و الفضائل (لابن شاذان القمي) ؛ ص ۱۰۱-98 ؛ الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام (لابن شاذان القمي) ؛ ص 111 و بحار الأنوار (ط - يروت) ؛ ج 35 ؛ ص (۲۳-22)

دستہ ہفتم: تعبیر لاجل در روایات

۵) ما خلقت سماء مبنیہ...الا لاجلکم

مضمون حدیث شریف کساء از شواہد دیگر این مطلب است:« قال سبحانه و تعالى للملائكة: «يا ملائكتي و سكان سماواتي، ما خلقت سماء مبنية، و ال أرض مدحية، و ال قمر يسري، و ال فلك يجري، إال ألجل الخمسة الذين تحت الكساء» (غرر الأخبار و درر الآثار للآمدي ؛ ص ۲۹۹-298 و همچنین: تتمہ مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد ؛ ص ۱۵۶-155 و عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیدۃ النساء إلى الإمام الجواد ؛ ج11-ق2-م-فاطمۃس ؛ ص933-۹۳۴)

۶) من اجلکم ابتدأت خلق ما خلقت:

در روایت امام باقر علیہ السلام:« ثم من بعدك الصديق علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وصيك به أيدتك و نصرتك، و جعلته العروة الوثقى، و نور أوليائي، و منار الهدى، ثم وؤلاء الهداة المهتدون، **من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت**، فأنتم خيار خلقي و أحبائي و كلماتي و أسمائي الحسنى، و أسبابي، و آياتي الكبرى، و حجتي فيما بيني و بين خلقي»(حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد و آلہ الأطہار علیہم السلام ؛ ج 1 ؛ بحار الأنوار (ط - يروت) ؛ ج 25 ؛ ص17-۲۰)

دستہ ہشتم: روایات متصدر بہ ولکم خطاب بہ شیعیان

در میان مجموعہ روایات نقل شدہ، روایت تفسیر فرات مضمون قابل توجہی دارد. در پایان این روایت کہ خطاب بہ شیعیان و با تعبیر واللہ انی لاحب ریحکم و روحکم آغاز شدہ است، آمدہ است:« و اللہ **ما خرجت الجنۃ و اللہ ولکم ما خلقت حوراء و اللہ ولکم ما زوجت الا لکم و اللہ ولکم ما نبتت حبۃ و اللہ ولکم ما قرت عین و ما نزلت قطرۃ و اللہ ولکم ما رحم اللہ** [و اللہ ولکم منی فأعینونا علی ذلک بالورع و الاجتہاد و العمل بطاعتہ **و ما رتعت بہیمۃ و ال طفل**»(تفسیر فرات الکوفی ؛ ص549-۵۵۱ و ج 27 ؛ ص110)

دستہ نہم: روایاتی با دلالت تلویحی

۷) بکم فتح اللہ و بکم یختم و بکم ینزّل الغیث:

این مضمون که در زیارت جامعه کبیره و بسیاری از زیارات معصومین وارد شده است از شواهد این مطلب است: مواليكم و أحبائكم و أنصاركم و من المدحون فضلكم و من الوصف قدركم و أنتم نور الأخيار و هداة الأبرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث* و بكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهم و يكشف الضر(من لا يحضره الفقيه ؛ ج2 ؛ ص272-276 و...) و عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج2 ؛ ص615 ؛

مجلسی والد ره در تبیین این فقره می فرماید که حضرات معصومین علت غائی خلقتند:« و» **كما ورد في الأخبار الكثيرة، لأنهم المقصودون بالذات** (أو) بدعائهم بكم ينزل الغيث «كما روي أيضا متواترا»(روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) ؛ ج5 ؛ ص493)

۸) بنا اثمرت الاشجار:

در کافی شریف از امام صادق علیه السلام آمده است:« **بنا أثمرت الأشجار و أينعت الثمار و جرت الأنهار و بنا ينزل غيث السماء و ينبت عشب الأرض و بعبادتنا عبد الله و لو لا نحن ما عبد الله**»(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص144)

علامه مجلسی ذیل این روایت می فرمایند:« " بنا أثمرت الأشجار" إذ الغاية في خلق العالم المعرفة و العبادة كما دلت عليه الآيات و الأخبار، و لا يتأتى الكامل منهما إلا من نهم، و لا يتأتيان من سائر الخلق إلا بهم، **فهم سبب نظام العالم، و لذا يختل عند فقد الإمام و قد قال سبحانه: لولاك لما خلقت الأفلاك و بانتفاء الغاية** (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج2 ؛ ص117)

۹) علیهم دارت الرحی:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:« ساده النبيين و المرسلين خمسة و هم أولوا العزم من الرسل و عليهم دارت الرحى »(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص175)

مرحوم فیض ره در توضیح این فقره دو وجه می فرمایند که وجه دوم عبارت است از این مطلب: « أو كنى بالرحى عن الأفلاك، **فإنها تدور و تدوم بوجود الأنبياء و دوام آثارهم و لولاهم لما دارت و لما بقيت** كما ورد في الحديث القدسي في حق نبينا صلى الله عليه و آله: لولاك لما خلقت الأفلاك»(الوافي ؛ ج2 ؛ ص71-72) علامه مجلسی نیز در مرآة العقول این وجه را به عنوان وجه سوم ذکر می کنند:« مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج2، ص: 286»

علاوه بر موارد ذکر شده، شواهد متعددی در موافقت با این مدعا وجود دارد. از روایات خلقت حضرات معصومین و خلقت انوار آن ها و سبقت خلقت آن ها بر خلقت بشر و امر ملائکه به سجود بر حضرت آدم و ...

در این زمینه مراجعه کنید به : باب بدء خلقه و ما جرى له في الميثاق و بدء نوره و ظهوره ص من لدن آدم ع و أنهم من طينتهم ع و نورهم و أرواحهم و أنوارهم و (ص2 ؛ ج15 ؛ بحار الأنوار (ط - بيروت) و باب بدو أحوالهم و أنهم من نور واحد(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج25 ؛ ص1) و باب فضل النبي و أهل بيته صلوات الله عليهم على الملائكة و شهادتهم بولايتهم(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص335)

عباراتی نظیر « **لولا نحن ما عرف الله**»(التوحيد (للصدوق) ؛ ص290) و « **لولا نحن ما عبد الله**» (الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص193) خاصه با عنایت به غایت بودن معرفت و عبودیت از خلقت عالم و همین طور مضمون « **لولا نحن ما سارت السفينة بأهلها**» (الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان ؛ ص118-119) در نقل ماجرای سفینه حضرت نوح علیه السلام و عبارت« **هل شرفت الملائكة إلا بحبها لمحمد و علي و قبولها ولايتهما**»(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص338-339) و «**فجميع ما سبحت الملائكة لعلي و شيعته**» (الفضائل (لابن شاذان القمي) ؛

ص54) در همین مسیر و راستاست.

برای مشاهده تفصیلی موارد ذکر شده به پیوست شماره ۲ مراجعه فرمایید.

[4] فلما توفي أبو طالب اشتد البلاء على رسول الله ص أشد ما كان فعمد إلى ثقيف بالطائف رجاء أن يؤووه فوجد ثلاثة نفر منهم هم ساده ثقيف يومئذ و هم إخوة عبد ياليل بن عمرو و حبيب بن عمرو و مسعود بن عمرو فعرض عليهم نفسه و شكا إليهم البلاء و ما انتهك منه قومه فقال أحدهم أسرق أستار الكعبة إن كان الله بعثك بشيء قط و قال الآخر أ عجز على الله أن يرسل غيرك و قال الآخر و الله لا أكلمك بعد مجلسك هذا أبدا و الله لئن كنت رسول الله لأنت أعظم شرفا من أن أكلمك و لئن كنت تكذب على الله لأنت شر من أن أكلمك و تهزءوا به و أفشوا في قومهم الذي صنع فقاموا له صفين على طريقه فلما مر رسول الله بين صفيهم كان لا يرفع رجليه و لا يضعهما إلا رضخوهما بالحجارة و قد كانوا عادوها [أعدوها] حتى أدموا رجليه فخلص منهم و رجاه بستان دما

(إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمة) ؛ النص ؛ ص53)

[5] مرحوم آیت الله بهجت در این زمینه می فرمایند:« هر چه ما به این دو ثقل -که قرآن و عترت باشد- نزدیک هستیم، به خدا نزدیکتریم؛ به حدی خلقتمان نزدیکتریم، [و در واقع] واصلیم»(از مراسم رونمایی از گزیده‌ای از بیانات حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره در روز عید غدیر - سال ۱۳۸۰؛ حرم مطهر حرم حضرت معصومه علیهاالسلام)

[6] 24/275- عن كتاب خصائص الفاطميّة: عن جابر الجعفي، عن الصادق عليه السلام، عن آبائه، عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله وسلم عن اللّه أ نّه سبحانه وتعالى قال: لولاك لما خلقت الأفلاك ولولا عليّ لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما. (القطرة، ج 1، ص: 273)

در مستدرک سفینة البحار در مورد این روایت آمده است:« كتاب مجمع النوريين للفاضل المرندي قال: وفي الحديث القدسي: لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا عليّ لما خلقتك؛ كما ذكره الوحيد البهبهاني. و روي في بحر المعارف: لولاك لما خلقت الأفلاك، و لو لا عليّ لما خلقتك. و في ضياء العالمين للشيخ أبي الحسن الجدّ الأمّيّ للشيخ محمّد حسن صاحب الجواهر بزيادة فقرة: و لو لا فاطمة لما خلقتكما. و نحوه من كتاب المرندي . و أتى في «فضل»: رواية اخرى في ذلك الحديث القدسي مخاطباً للنبي صلّى اللّه عليه و آله: لولاك لما خلقت الأفلاك، وزاد بعض: و لو لا علي لما خلقتك، وزاد بعض: و لو لا فاطمة لما خلقتكما.»(مستدرک سفینة البحار، ج 8، ص۲۴۲-243)

صاحب کتاب جنة العاصمة نیز ماجرای پیدا کردن سند این روایت را در کشف اللئالی جناب ابن عرندس حلی، این گونه نقل می کند:« نگارنده قاصر حسن میرجهانی طباطبائی جرقویی اصفهانی - عفی الله عن جرائمه - گوید : زمانی که در نجف اشرف مشرّف بودم ، برحسب اتّفاق برای گرفتن کتابی از فضیلة العلّامة ، خلد مقام، شیخ محمّد سماوی ، مؤلّف کتاب ابصار العین في انصار الحسین علیه السلام ، به خدمت ایشان مشرّف شدم در کتاب خانه ایشان به کتابی خطّی که در مقابل داشتند نگاه می کردم از نام آن کتاب پرسیدم ، فرمودند : کتاب كشف اللئالي ، تأليف عالم جليل شيخ صالح بن عبدالوهّاب بن العرندس حلّي است که یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن نهم بوده و کتاب را به من دادند . کتابی بود به قطع وزیری ، کاغذ زرد، قریب سی صد صفحه ، و به خطّ شیخ احمد تونی نوشته شده بود.

در ضمن این که مشغول دیدن عنوانی آن بودم به حدیثی برخورد کردم که مکرّر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل به طور مرسل شنیده بودم ، و هر چند تفحّص کرده و از بعضی از محدّثین از سند

آن پرسش می کردم ، اظهار بی اطّلاعی می کردند و بعضی هم از احادیث جعلی می دانستند. دیدم در آن ، حدیث را به طور مسند نقل نموده از مرحوم سماوی برای نسخه برداری از آن کسب اجازه

مودم، ایشان هم مضایقه نفرمودند پس با نهایت خوش حالی در همان مجلس حدیث را نوشتم . چون در فضیلت بی بی معظّمه فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بود ، مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم و العهدة علی راویه .

في كتاب كشف اللئالي لصالح بن عبد الوهّاب بن العرندس ، إنّه روى عن الشيخ إبراهيم بن الحسن الذرّاق ، عن الشيخ عليّ بن هلال الجزائريّ، عن الشيخ أحمد بن فهد الحلّيّ، عن الشيخ زين الدين عليّ بن الحسن الخازن الحائريّ، عن الشيخ أبي عبد الله محمّد بن مكّيّ الشهيد ، بطرقه المتّصلة إلى أبي جعفر محمّد بن عليّ بن موسى بن بابويه القمّيّ، بطريقه إلى جابر بن يزيد الجعفيّ، عن جابر بن عبدالله الأنصاريّ، عن رسول الله صلى الله عليه و آله ، عن الله تبارك و تعالى ، أنّه قال : يا أَحْمَدُ لَوْلاكَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ ، وَ لَوْلا عَلِيٌّ لَما خَلَقْتُكَ ، وَ لَوْلا فاطِمَةُ لَما خَلَقْتُكُما . ثُمّ قالَ جابر: هذا مِنَ الْأَسْرارِ الَّتي أَمَرَنا رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِكِتْمانِها عَنْ أَهْلِها. »(جنة العاصمة : در تاريخ ولادت و حالات حضرت فاطمه سلام الله عليها ، ص 301-۳۰۲)

برخی از بزرگان سند مذکور را جعلی دانسته اند:« در آن طریق ابن عرندس از کسی نقل می‌کند که مدتها بعد از او متولد شده است.»(جرعه ای از دریا ج۲ ص۶۸۴) چرا که ابن عرندس، متوفای ۸۴۰ هجری است در حالی که ابراهیم بن حسن ذرّاق شیخ محقق ثانی است و تا سال ۹۰۸ ای ۹۲۰ (روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، ج1، ص: 26)زنده بوده است.(جناب ابراهیم بن سلیمان قطیفی در اجازه خود به استرابادی در ابتدای سال ۹۲۰ هجری، از تعبیر قدس الله روحه برای استاد خود جناب ذرّاق بهره می برد)

لکن باید در نظر گرفت که تاریخ وفات ابن عرندس بر ما آشکار نیست. مرحوم سید حسن صدر صریحاً او را از شعرای برجسته قرن یازدهم عنوان می کند و اولین کسی که تاریخ وفات او را ۸۴۰ عنوان کرده است، سماوی در کتاب طلیعة الشعراء است. معاصر وی، یعقوبی در بابلیات اما تاریخ وفات را حدود سال ۹۰۰ هجری عنوان می کند که با در نظر گرفتن این تاریخ قطع به جعلی بودن ای ظن قوی به آن از بین می رود؛ چرا که هر دو معاصرند و نقل یکی از دیگری بالا اشکال.

برخی دیگر در مقام نقد به فاصله چهار قرنه مرحوم شهید اول از جناب شیخ صدوق رحمه‌الله ای فاصله بین صدوق رحمه‌الله تا جابر بن یزید جعفی اشاره کرده‌اند.: اما آنچه مهم است آنکه بین شهید اول (متوفای ۷۸۶) تا شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) حدود ۴ قرن فاصله است و این در حالی است که علی رغم شهرت مرحوم شیخ صدوق و نیز شهرت بسیار کتب او، هیچ کسی (چه بین مرحوم شیخ تا شهید که حدود ۴۰۰ سال فاصله است) چنین مطلبی را روایت نکرده و در کتب او ندیده است و بسیار بعید و بلکه تا حدودی غیر ممکن به نظر می‌رسد که این حدیث با این محتوای خاص را مرحوم شیخ در کتبش ننوشته و تنها به نقل شفاهی اکتفا کرده باشد و این نقل شفاهی از طریقی که معلوم نیست، به مرحوم شهید رسیده باشد، لذا بعید نیست که ناخواسته اشتباهی از جانب مرحوم شهید و یا یکی از افراد بعد از ایشان رخ داده باشد.(بررسی حدیث لولاک لما خلقت الافلاک و لولا فاطمة لما خلقتکما)

این در حالی است که دقت در متن سند و توجه به کلمه «بطرقه المتصلة»، پاسخ روشنی به این نقد است. کسانی که با اجازات آشنا هستند می‌دانند که در مسیر رسیدن به متقدمین اصحاب، اجلاء و بزرگانی هستند که با طرق متعدد کتب و روایات متقدمین اصحاب را نقل کرده‌اند(به تعبیری دیگر می‌توان این بزرگواران را به ایستگاه های مختلف در مسیر رسیدن سند به امام معصوم معرّفی کرد) یکی از این بزرگان شهید اول است که نوع اسناد متأخرین از مسیر ایشان می‌گذرد. بنابراین وقتی سند را به ایشان رسانده ایم و روایان از ایشان تا جناب صدوق ای سند

مرتضی و دیگران روشن است، به ذکر ایشان و نقل عبارت بطرقه المتصلة اکتفا میکنیم.

بهعنوان نمونه در اجازه جد شیخ بهائی رهما به شیخ علي بن حسن جبعي و در مقام اجازه نقل صحیفه سجادیه به نقل سند تا شهید اول اکتفا شده است:

و رويتها أيضا له بحق الإجازة عن الشيخ الجليل بهاء الدين أبي القاسم علي ولد الشيخ الإمام العالم المحقق خاتم المجتهدين أبي عبد الله **شمس الدين محمد بن مكي** عن والده المذكور قدس الله سره **بطريقة المتصل إلى الإمام** المذكور آنفا فليروها ذلك لمن شاء و أحب فإنه أهل لذلك و أعلى و أعظم شأنا و محلا.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج104 ؛ ص213)

اما طریق شهید اول روشن است؛ بهعنوان نمونه در اربعین حدیث ایشان یکی از این طرق ذکر شده است:

الحديث الرابع عشر

: ما أخبرني به الشيخ الإمام فخر الدين أيضا، عن والده عن السعيد المغفور السيد الإمام الزاهد العالم المتبحر جمال الدين أبي الفضائل أحمد بن موسى بن جعفر بن الطاوس العلوي الحسني، قال:أخبرنا السيد محيي الدين محمد بن عبد الله بن زهرة الحسيني، قال:أخبرنا الفقيه رشيد الدين أبو جعفر محمد بن علي بن شهرآشوب المازندراني عن السيد الجليل أبي الفضل الداعي بن علي الحسيني السروي [عن الشيخ المفيد عبد الجبار المقرئ]، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي عن أبي عبد الله الحسين بن عبيد اللهالغضائري عن الشيخ أبي جعفر بن بابويه، عن والده عن الشيخ أبي القاسم سعد بن عبد الله القمي عن الشيخ الجليل أبي جعفر أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري القمي عن الحسين بن سعيد الأهوازي، عن الثقة فضالة بن أيوب الأزدي عن الثقة حماد بن عثمان بن زياد الرواسي المعروف بالنبان، قال:حدثني محمد بن موسى الهذلي، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: أتى رسول الله صلى الله عليه و آله الثقفي يسأل عن الصلاة.فقال [له] رسول الله صلى الله عليه و آله: إذا قمت [إلى]صلاتك فأقبل على الله بوجهك يقبل عليك فإذا ركعت فانشر أصابعك على ركبتيك و ارفع صلبك، فإذا سجدت فمكن جبهتك من الأرض، و لا تنقر كنقر الديك.(الأربعون حديثا (للشهيد الأول) ؛ ص42-۴۳)

مرحوم صاحب وسائل این روایت را در کتاب خود به نقل از شهید میآورد با اکتفا به عبارت « محمد بن مكي الشهيد في كتاب الأربعين بإسناده عن ابن بابويه» (وسائل الشيعة ؛ ج5 ؛ ص472 و همین طور در بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج81، ص: 220)

نکته جالب در این روایت، اینکه هیچیک از منابع متقدم و کتب موجود از صدوق رحمهالله و دیگران این روایت را نقل نکردهاند و در میان کتب موجود، تنها مصدر این روایت کتاب چهل حدیث شهید اول است و ازاینجهت همانند روایت لولا فاطمة میباشد و نافی استبعاد مذکور در متن.

برای مشاهده تفصیلی مستندات در این زمینه به صفحه«حدیث لولا فاطمة لما خلقتکما» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

[7] در این زمینه همچنین به مقاله گردآوری «کوکب دریّ؛ تفسیر آیه مبارکه نور» مراجعه فرمایید.

[8] استاد در پاسخ به سؤال زیر اینچنین پاسخ دادهاند:

۴- مرحوم مجلسی اول و دوم و برخی دیگر از علماء در ارتباط با عباراتی مانند بکم فتح الله و بکم یختم ای لولاان ماخلق الله ادم و الجنه و النار ای سبحان من خلق السماوات و الارض و الجنه و النار لمحمد و ال محمد و امثال این عبارات موضوع علت غائی را مطرح نموده اند به اینکه ان الائمه هم المقصودون من خلقة المخلوقات لطفا بفرمایید چطور و به چه معنایی اهل بیت علت غائی خلقت هستند و این مطلب چطور با ایه ی کریمه ی ماخلقت الجن والانس الا لیعبدون جمع می شود؟ آیا صحیح است بگوئیم خداوند خودش علت غائی خلقت است؟ باتشکر. جزاکم الله خیرا

۴- مقصود از علت غایی همان لولاک لما خلقت الافلاک است، و علت غایی مراتب دارد، علل واسطه غائیة هم داریم، علل جزئیة و کلیة هم داریم، علة العلل و غایة الغایات هم داریم، ولی اصل مقام ذات، معنا ندارد غایة باشد، چون اساسا غیر برای او مطرح نیست، نه اینکه محال است. و اما آیه شریفه الا لیعبدون، که غایة اشخاص است، و ای غایت مجتمع، پس دنباله آیه توضیح میدهد، ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین، یعنی گمان نکنید مثل پادشاهان، خدا باید کارهایش را توسط عبید انجام دهد، غذا و ناهار پادشاه اگر عبید نباشند تعطیل است! خدا بندگی خواسته است، نه کارگر، و در روایت علی ما بالبال آمده: ای لیعرفون، بندگی بدون پشتوانه معرفت و بدون پیشرفت معرفت نمیخواهد، و گرنه میشود فرمایش حضرت سید الشهداء علیه السلام: لعق علی السنتهم اذا محصوا بالبلاء قل الدیانون، و بنابر اینکه مقصود از لیعبدون، حصول بالاترین درجه بندگی در جمع خلائق باشد، پس تنها و تنها این درجه در چهارده معصوم علیهم السلام تحقق مییابد، و عبادت و عبودیت آنها میشود غایة الغایات لیعبدون.

[9] محتوای این بخش از این نوشتار را به صورت کامل می توان در حدیث شریف کساء مشاهده کرد.اشاره به غایت خلقت آسمان ها و زمین و جایگاه خمسه طیبه در آن به گونه ای که حتی جناب جبرئیل نیز تقاضای هبوط به زمین می کند تا در زمره آنان باشد و بیان مسیر برای شیعه که تمسک به حبل حضرات خمسه طیبه طریق وصول او به غایت خلقت است و امتداد ماجرای کسا.

در زمینه حدیث شریف و سند آن به صفحه حدیث شریف کساء در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

[10] افاده شده در جلسه تاریخ ۱۶/ ۱۲/ ۱۳۹۱ تفسیر سوره مبارکه ق